

۱۱ اردیبهشت

روز جهانی کارگر گرامر باد!

- بعثت شناسی پیامبر اکرم - قسمت اول

- ایران در سالی که گذشت (سال ۹۲)

- اسلام شناسی - قسمت ۳۵

- روش در گرو نگرش - بخش اول

- تفسیر سوره روم - قسمت ۴

در صفحات دیگر:

## الف - تدوین سناریوی اولیه تقسیم قدرت دولت یازدهم:

در سالی که گذشت - به علت انتخابات دولت یازدهم - از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی هر ۸ سال بالاچار باید تن به تقسیم باز تقسیم قدرت در چارچوب قدرت اجرائی بین جناح‌های داخلی قدرت بدهد، نظر به اینکه در انتخابات دولت دهم در سال ۸۸ تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های حاکم قدرت مطلقه فقهاتی به علت دخالت مستقیم خامنه‌ای صورت کودتای انتخاباتی به خود گرفت که این کودتای انتخاباتی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران و در راس آن‌ها خامنه‌ای همراه با هزینه‌های فلج‌کننده‌ای شد که علاوه بر سرکوب خونین و شکنجه گاه‌های کهریزک و اوین، کشت و کشتار و غارت خوابگاه‌ها دانشجویی و کشانیدن سر نیزه‌های عربان سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی به عرصه خیابان‌ها و خونین کردن خیابان‌ها و برکنار رفتن پرده‌های حجب دین فروشی، زهد فروشی، تزویر، ریاکاری، فقاقت و علنی شدن چنگ و دندان قدرت رژیم مطلقه فقهاتی بر روی مردم همراه شد، تا آنجا که بر سر انجام کودتای انتخاباتی سال ۸۸ خامنه‌ای علاوه بر اینکه یک جریان بزرگ خط‌سه قدرت که مدت سی سال سکندار حکومت و قدرت و امنیت رژیم مطلقه فقهاتی بودند از قدرت خارج کرد و به صورت نیروی غیر خودی درون زندان و حصر و شکنجه گاه و... قرار داد. حتی وحدت صوری بین هیئت امنای دو نفره رژیم مطلقه فقهاتی بعد از خمینی یعنی (خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) رسماً و علناً در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ با حمایت علنی خودش از دولت کودتا در برابر هاشمی رفسنجانی نقض کرد و اندیشه و فکر خودش را در راستای اندیشه و فکر احمدی نژاد دانست، نه فکر هاشمی رفسنجانی و بدین ترتیب بود که بزرگترین سونامی ریزش نیروها در داخل رژیم مطلقه فقهاتی پس از جدائی منتظری و قتل و عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و مرگ خمینی در دهه بعد از ۶۷ تا سال ۷۷ برای دومین بار انجام گرفت و این ریزش تا آنجا ادامه پیدا کرد که در عاشورای ۸۸ می‌رفت تا صف بندی‌های قدرت مانند مشروطیت به درون مردم کشیده شود و بدین ترتیب بود که در عاشورای ۸۸ خامنه‌ای عربان به صحنه آمد و با تمام نیروی نظامی و شبه نظامی و لباس شخصی‌ها و مداح‌ها و هیئت‌ها و سربازان گمنام و بسیج و سپاه و حزب پادگان‌اش و حوزه و... دست به صف آرائی ۹ دیماه ۸۸ زد تا از تکرار داستان جنگ بین نوری و طباطبائی و بهبهانی مشروطیت جلوگیری کند و بدین ترتیب تا آنجا پیش رفت که کل رژیم مطلقه فقهاتی را در پای کودتای دولت دهم ذبح کرد؛ لذا در سال ۹۲ از همان ابتدا با سناریوی از پیش تعیین شده‌ای کوشید پروژه تقسیم قدرت دولت یازدهم را معماری کند که این سناریوی از پیش تعیین با سخنرانی نوروز ۹۲ در مشهد به صورت علنی آغاز کرد و در این سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای تلاش می‌کرد تا با درس آموزی از کودتای انتخاباتی ۸۸ آب رفته را به جوی برگرداند، لذا در این رابطه بود که مطابق این سناریوی جدید:

۱ - خامنه‌ای از همان ابتدا جریان احمدی نژاد - مشائی را به عنوان جریان انحرافی از مشارکت در پلاتفرم تقسیم قدرت حذف کرده بود.

۲- خامنه‌ای از همان ابتدا در سناریوی تقسیم قدرت، جریان هاشمی رفسنجانی به صورت آلترناتیوی دولت دهم از پلاتفرم تقسیم قدرت حذف کرده بود، هر چند در این رابطه او معتقد بود که از بعد از خلع ید هاشمی از خبرگان، رهبری و قدرت اجرائی هاشمی رفسنجانی را باید بین نمود تشخیص مصلحت در حاشیه قدرت به صورت کدخدای برقی زنده نگه داشت و لذا در عرصه کاندیداتوری دولت یازدهم تمام تلاش خامنه‌ای بر این بود که از حضور مستقیم هاشمی مانند دولت نهم جلوگیری کند. ولی پس از اطلاع هاشمی از سناریوی خامنه‌ای جهت حذف او، با اینکه هاشمی در آغاز مانند دولت دهم قصد شرکت در انتخابات دولت یازدهم را نداشت در آخرین لحظه (حتی بعد از خودداری خامنه‌ای از تماس تلفنی با او که در پی درخواست هاشمی رفسنجانی توسط حجازی به هاشمی پیغام می‌دهد که این موضوع در تلفن قابل مذاکره نیست و بدین ترتیب از تماس تلفنی با هاشمی خودداری می‌کند و مخالفت غیر مستقیم خود را با حضور هاشمی اعلام می‌کند) هاشمی با اینکه می‌دانست حذف او قبلاً تصمیم گرفته شده است، با ثبت نام جهت مشارکت در انتخابات دولت یازدهم کوشید تضاد با خامنه‌ای را به سطح جامعه و نهادهای قدرت رژیم مطلقه بکشاند؛ لذا از بعد از ثبت نام هاشمی بود که خامنه‌ای کوشید تا سناریوی حذف هاشمی مثل همیشه با فیلتر شورای نگهبان به انجام برساند هر چند که خامنه‌ای می‌دانست که در بستر این فیلتر سنتی باید هزینه بیشتری پرداخت کند، چراکه شورای نگهبان باید عدم صلاحیت دومین نفر از هیئت امنای چهل ساله رژیم مطلقه فقهاتی را هم اعلام کند (گر حکم کنند که مست گیرند - در شهر هر آنکه هست گیرند و بالاخره توده‌ها و تاریخ فردا بدانند که در رژیم مطلقه فقهاتی چاقو حتی دسته خودش را هم می‌برد و خیاط‌های قدرت بالاخره روزی در کوزه تصفیه حساب خودساخته خواهند افتاد و به قول مولوی، اینچنین خوردن سزای هر خسی خواهد شد) البته این همان خواسته‌ای بود که هاشمی پیوسته دنبال آن بود تا خامنه‌ای دست به تصفیه او بزند، چراکه از نظر هاشمی علنی شدن تضاد هاشمی و خامنه‌ای باعث می‌گردد که هاشمی دوباره در بدنه و پائین نیروهای هوادار رژیم مطلقه محبوبیت و مشروعیت از دست رفته‌اش را به دست آورد و لذا برعکس آنچه که خامنه‌ای فکر می‌کرد برنده این سناریوی حذف هاشمی، خود هاشمی رفسنجانی شد نه خامنه‌ای (و به همین علت خامنه‌ای قبل از اعلام عدم صلاحیت هاشمی رفسنجانی توسط شورای نگهبان، به وسیله حسن روحانی و علی لاریجانی به هاشمی رفسنجانی پیغام فرستاد تا خود هاشمی رفسنجانی استعفاء بدهد ولی هاشمی قبول نکرد و مقاومت کرد تا شورای نگهبان رسماً عدم صلاحیت هاشمی رفسنجانی را اعلام کرد).

۳ - از همان ابتدا خامنه‌ای در سناریوی تقسیم قدرت خود سردمداران جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات خاتمی از مشارکت در قدرت دولت یازدهم به صورت هژمونیک و آلترناتیوی دولت دهم حذف کرد و هیچگونه جای امنی برای آن‌ها در تقسیم قدرت دولت یازدهم حتی در حد شکستن حصر آن‌ها و آزادی زندانی‌های سیاسی آن‌ها قائل نشد، چراکه خامنه‌ای به درستی می‌داند که هر گونه تضاد در درون رژیم مطلقه فقهاتی به جنگ آلترناتیوی قدرت با او می‌انجامد نه

مشارکت و تقسیم در قدرت در ظل ولایت مقام عظمای فقاہت، لذا در این رابطه بود که در سناریوی از پیش تنظیم شده قدرت خامنه‌ای در سال ۹۲ جز نابودی مطلق هویتی و اجتماعی و فیزیکی سران جنبش سبز و سران جنبش به اصطلاح اصلاحات جایی برای جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات وجود نداشت.

۴ - در این سناریوی از پیش تعیین شده تقسیم قدرت خامنه‌ای در سال ۹۲ از همان آغاز، خامنه‌ای با استفاده از تجربه‌های گذشته به خصوص کودتای ۸۸ دخالت مستقیم حزب پادگانی‌اش - که شامل سپاه و بسیج و سربازان گمنام و لباس شخصی‌ها و حوزه و مداح‌ها و هیئت‌های مذهبی نهادینه شده دولتی و... می‌شوند - را در تقسیم قدرت دولت یازدهم نفی کرد، چرا که خامنه‌ای به خوبی فهمیده بود که هر چند او توسط حزب پادگانی‌اش توانست بر جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه ۷۸ غلبه کند ولی در پروسه کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ (گرچه خامنه‌ای توسط حزب پادگانی‌اش توانست به صورت فیزیکی بر جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات غلبه کند و دولت کودتای دهم توسط سر نیزه تثبیت کند) خامنه‌ای دریافت که به قول ناپلئون بناپارت با سر نیزه هر کاری می‌توان کرد فقط روی آن نمی‌توان نشست، لذا در این رابطه بود که هزینه‌ای که در کودتای ۸۸ خامنه‌ای بابت این غلبه نظامی پرداخت کرد برای او امکان تجربه پذیری دوباره نداشت و به همین دلیل بود که خامنه‌ای از همان آغاز در سناریوی از پیش تعیین شده تقسیم قدرت دولت یازدهم، خامنه‌ای تلاش کرد تا در انتخابات دولت یازدهم از دخالت مستقیم حزب پادگانی‌اش در تقسیم قدرت جلوگیری کند که حاصل این شد تا از همان ابتدا تمام زینش را رکاب کند و رسماً اعلام کرد که سپاه حق دخالت در انتخابات را ندارد.

۵ - در سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای جهت تقسیم قدرت در دولت یازدهم در سال ۹۲ خامنه‌ای از همان ابتدا به علت شکست اقتصادی، اجتماعی، سیاسی دولت دهم در چارچوب حمایت شش دانگ همه جانبه اولیه خط یک، یا راست گرایان تمامیت خواه، یا به اصطلاح اصول گرایان، یا جناح فاندیمانتالیست رژیم مطلقه فقاہتی از کودتای دولت دهم و دولت احمدی نژاد - مشائی، جریان خط یک، یا راست گرایان تمامیت خواه فاندیمانتالیست در تقسیم قدرت دولت یازدهم جایگاه هژمونیک و آلترناتیوی نداشته باشند و صد البته خامنه‌ای به خوبی می‌داند که زمانیکه حزب پادگانی او از دخالت مستقیم در انتخابات توسط او منع شوند جریان سنت گرایان تمامیت خواه نه به وحدت می‌رسند و نه توان رقابت آلترناتیوی خواهند داشت، لذا در این رابطه بود که برعکس رقابت دولت نهم و دولت دهم، خامنه‌ای در عرصه رقابت انتخاباتی دولت یازدهم نه تنها گامی جهت به وحدت رسانیدن جناح‌های خط یک برداشت بلکه بالعکس، با تائید ضمنی تعدد کاندیداهای آن‌ها (از ولایتی گرفته تا قالیباف و جلیلی و حداد عادل و رضائی) در انتخابات دولت یازدهم بر تکثر آن‌ها امضای تائید کرد، زیرا خامنه‌ای می‌دانست که با توجه به شکست بزرگترین پروژه اقتصادی رژیم مطلقه فقاہتی یعنی پروژه حذف یارانه‌ها یا به اصطلاح طرح هدفمندی یارانه‌ها توسط جریان راست و رکود و رشد منفی و تورم سه رقمی، محصول آن شکست که همراه با پنبه شدن تمام رشته‌های تبلیغاتی چهل ساله رژیم مطلقه فقاہتی در جامعه ایران شده است.

به همراه عدم توانایی این جریان در شکست تحریم‌های اقتصادی غرب

که باعث شده تا کفگیر اقتصادی رژیم مطلقه فقاہتی به ته دیگ بخورد و رژیم مطلقه فقاہتی در دوران دولت دهم در راه مقابله با این تحریم‌های استخوان سوز اقدام به قراردادهای ترکمن چای با چین و روسیه و هند و حتی با بایک زنجانی بکند و مضافاً بر آن اینکه، فساد مالی و اداری در دوران حاکمیت جریان راست گرای تمامیت خواه به رقم‌های کل بودجه کشور رسیده که از بالا تا پایین و از دولت تا مجلس و از حوزه تا سپاه و... همگی در این رابطه خرقة تر دامن و سجادہ شراب آلوده می‌باشند. بنابراین در این سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای در سال ۹۲ هر چند که خامنه‌ای کوشید با حفظ کرسی‌های قدرت شورای نگهبان و قوه قضائیه و سپاه و بسیج و حوزه در دست جریان راست‌گرای تمامیت خواه فاندیمانتالیست از انحصار قدرت مانند گذشته در دست یک جریان خودداری کند، ولی در سناریوی از پیش تعیین شده دولت یازدهم از هژمونی آلترناتیوی این جریان حمایت نکرد.

۶ - در سناریوی از پیش تعیین شده تقسیم قدرت خامنه‌ای در سال ۹۲ جهت تکوین جریان آلترناتیوی دولت شکست خورده و کودتای دهم، با توجه به اینکه از نظر خامنه‌ای این جریان آلترناتیوی دولت دهم نه جنبش سبز و نه جنبش به اصطلاح اصلاحات می‌تواند باشد و نه جریان هاشمی رفسنجانی و حزب کارگزاران پیرو او و نه جریان راست‌گرا و سپاه و بسیج و سربازان گمنام می‌تواند باشد، راهی جز تکیه بر نیروهای بینابینی امثال روحانی باقی نمی‌ماند، لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای با تکیه بر اکبر ناطق نوری از همان آغاز تلاش کرد تا دست به جریان سازی از این نیروی بینابینی بزند، چراکه از نظر خامنه‌ای با شناختی که از دوران جنگ و دوران ریاست شورای امنیت ملی شیخ حسن روحانی داشت، او هم توان جذب نظر سپاه را دارد و هم توان جذب حمایت هاشمی و خاتمی و هم توان جذب جریان راست (منهای جناح مصباح یزدی یا همان جبهه پایداری) را دارد و همچنین تنها جریانی است که با توجه به تجربه دوران ریاستش بر شورای امنیت ملی می‌تواند یخ‌های بین رژیم مطلقه فقاہتی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را آب کند و به خیمه شب بازی پروژه شکست خورده اتمی رژیم مطلقه فقاہتی و تحریم‌های اقتصادی که رژیم مطلقه فقاہتی را در آستانه نابودی قرار داده است، تحت استراتژی نرمش قهرمانانه یا خوردن جام زهر پایان دهد؛ لذا در این رابطه بود که سال ۹۲ ملت ایران از همان آغاز در کانتکس سناریوی تقسیم قدرت خامنه‌ای شروع شد و تا پایان این سال تمامی فراز و نشیب‌های تضادهای مردم و جنبش و حاکمیت در کانتکس این تقسیم قدرت بالائی‌های قدرت رژیم مطلقه فقاہتی رقم خورد، زیرا اگر ما سال ۹۲ را به سه مرحله زمانی در این رابطه تقسیم کنیم:

اول - مرحله اول آن که از فروردین تا پایان خرداد ۹۲ می‌باشد، دوران نبرد تبلیغاتی جناح‌های قدرت حاکم برای کسب قدرت اجرایی دولت یازدهم در کانتکس سناریوی خامنه‌ای طی شد.

دوم - مرحله دوم که از تیرماه تا شهریور ماه ۹۲ می‌باشد، دوران انتقال قدرت از دولت کودتا به دولت یازدهم سپری گردید.

سوم - مرحله تثبیت دولت یازدهم و رشد تضادهای دوباره جناح‌های قدرت می‌باشد.



## ب - مرحله اول یا دوران نبرد جناح‌های قدرت:

۱ - آنچنانکه قبلا هم اشاره کردیم در کانتکس سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای در مرحله رقابت انتخاباتی دولت یازدهم در خرداد ۹۲ جناح‌های قدرت در چارچوب همان سه خطر راست و اصلاحات و اعتدال خیمه شب بازی تبلیغاتی خود را زیر خیمه از پیش تعیین شده قاب شیشه‌ای تلویزیونی ضرغامی به نمایش گذاشتند که هر چند در جلسات اولیه این خیمه شب بازی ضرغامی صورت مارگیر و رقص مار داشت، ولی در جلسه جمعه آخر، رژیم مطلقه فقهانی کوشید تا افسار را کمی شل کند و به رقابت سرد کانالیزه شده دولتی کاندیداها، کمی گرمی تزریق شده دولتی کانالیزه شده ببخشد. به همین علت بود که در جلسه جمعه آخر خیمه شب بازی ضرغامی پرده‌ها بالا رفت و نبرد بین قالیباف و روحانی بر سر برخورد گاز انبری جهت نابود کردن جنبش دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ که قالیباف تلاش می‌کرد تا با حواله کردن آن به شورای امنیت ملی روحانی چهره خود را که در آن زمان فرمانده نیروی انتظامی و سرکوب رژیم مطلقه فقهانی بود هم پوشانی کند و مشت خود را مخملی نشان دهد و مشت روحانی را در سرکوب قهرآمیز جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ چندی، ولی با برخورد پخته روحانی در پاسخ به قالیباف چهره سپاه و بسیج و حزب پادگانی خامنه‌ای در سرکوب جنبش ۱۸ تیر ماه علنی شد و به این ترتیب بود که روحانی در پاسخ قالیباف گفت که آقای قالیباف من یک حقوقدانم نه یک سرهنگ و در ادامه این حمله روحانی بود که روحانی سپاه را در حمایت قالیباف تهدید کرد و گفت سرهنگ‌ها و سپاه باید به پادگان‌ها برگردند و به این ترتیب بود که سپاه و بسیج و لباس شخصی‌ها و قاسم سلیمانی که شش دانگ پشت سر قالیباف قرار گرفته بودند را به محاق کشانید و باز در همین خیمه شب بازی جمعه آخر ضرغامی بود که عارف، نماینده جریان به اصطلاح اصلاحات به حمایت از خاتمی و جنبش به اصطلاح اصلاحات در کودتای ۸۸ پرداخت و با گفتن اینکه رادیو تلویزیون رژیم مطلقه فقهانی حتی خاتمی را جاسوس امپریالیسم اعلام می‌کند و حتی اجازه یک دقیقه دفاع تلویزیونی به ما نمی‌دهند تا ثابت کنیم که متولیان کودتای ۸۸ چه جریان‌ها و چه کسانی بودند، تبلیغات چهار ساله خامنه‌ای را آچمز کرد. آنچنانکه فردای آن روز فریاد خامنه‌ای هم در اعتراض به این صحبت و ادعای عارف بالا رفت، بطوریکه خامنه‌ای در اولین سخنرانی خود گفت من بعدا به این ادعا پاسخ خواهم گفت و باز در همین خیمه شب بازی قاب شیشه‌ای آخر ضرغامی بود که جنگ بین سعید جلیلی و اکبر ولایتی بر سر رقابت جهت تماس با غرب و امپریالیسم آمریکا، پرده‌های سازشکاری رژیم مطلقه فقهانی را کنار زد تا به قول حافظ:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

و یا به قول خیام:

اسرار ازل را نه تو دانی نه من  
وین خط معما نه تو خوانی و نه من  
هست اندر پس پرده گفتگوی من و تو  
چون پرده در افتد نه تو مانی و نه من

به هر حال در این خیمه شب بازی تلویزیونی جمعه آخر بود که جنگ قدرت بین خود جناح‌های سه گانه جریان راست‌گرا علنی شد و ولایتی و قالیباف و سعید جلیلی... مستقیم به جنگ رویارویی جهت کسب قدرت پرداختند، بطوریکه با انتقال این تضادها به متن جامعه مردم به ماهیت

این خیمه شب بازی‌های قدرت بیشتر آگاه شدند و لذا از بعد از خیمه شب بازی جمعه آخر بود که نبرد جناح‌های قدرت بر سر کسب دولت یازدهم تشدید شد و هر چند حداد عادل با کناره گیری از قدرت کوشید جنگ بین جناح‌های راست‌گرا را کم کند، ولی حمایت سپاه و قاسم سلیمانی از قالیباف و حمایت روحانیت از ولایتی و حمایت جبهه پایداری و مصباح یزدی از سعید جلیلی باعث گردید که جنگ بین جناح‌های قدرت طلب جریان راست‌گرا عمیق‌تر بشود تا آنجا که بالاخره هاشمی و خاتمی به این نتیجه رسیدند که باید در همین مرحله اول بازی به سود روحانی پایان دهند.

در اینجا بود که در دقیقه ۹۰ با فشار خاتمی، عارف به شکل اعتراض آمیزی کنار رفت و هاشمی رفسنجانی و خاتمی و اکبر ناطق نوری شش دانگ پشت حسن روحانی قرار گرفتند که این همه باعث گردید تا پیش از آنکه مانند دولت نهم، بازی به مرحله دوم بیانجامد و شرایط برای تبلیغات تشکیلاتی سپاه آماده بشود (آنچنانکه در مرحله دوم کاندیداتوری انتخابات دولت نهم در خرداد ۸۴ سپاه توانست در عرض ۴۸ ساعت بیش از ۲۰ میلیون سی و دی تبلیغاتی بر علیه هاشمی رفسنجانی و به سود محمود احمدی نژاد به صورت مجانی در شهر و روستای ایران تقسیم کند) مطابق سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای بازی به نفع حسن روحانی پایان پیدا کند.

به هر حال هر چند این بازی در مرحله اول به نفع حسن روحانی تمام شد ولی در همین مرحله حسن روحانی جهت کسب آراء شعارهایی داده بود که در مرحله دوم و سوم، دولت او را آبنسب بحران و تضادها کرد که از جمله این شعارها می‌توان به شعار بازگرداندن سپاه به پادگان‌ها یا شعار رفع حصر از سران جنبش سبز و یا شعار آزادی زندانیان سیاسی کودتای ۸۸ و یا شعار توسعه فضای سبز و آزادی مطبوعات و یا شعار رفاه اقتصادی مردم و شکست چتر تحریم اقتصادی امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا اشاره کرد.

## ج - مرحله دوم دوران انتقال قدرت از دولت دهم به دولت یازدهم:

در این مرحله به علت اینکه بازنده اصلی انتقال قدرت در سناریوی از پیش تعیین شده خامنه‌ای جناح احمدی نژاد -مشنای بودند که خامنه‌ای توسط فیلتر شورای نگهبان حتی اجازه شرکت در رقابت انتخابات هم به آن‌ها نداد، لذا در مرحله انتقال قدرت از آنجائیکه خامنه‌ای خود را متولی اصلی دولت کودتا در سال ۸۸ می‌دانست جهت حمایت از سناریوی کودتای ۸۸ خود کوشید که در مرحله انتقال قدرت تمامی بلندگوهای خودش را در خدمت دولت کودتا قرار دهد تا در تبلیغات گویلی خود تمامی شکست‌های گذشته خود را در نمای پیروزی تبیین کند و خود را به عنوان قهرمان ملی در عرصه سیاست و اقتصاد و نظامی معرفی کند. اما به مجرد جایگزین شدن حسن روحانی در کاخ پاستور همه چیز عوض شد، چراکه روحانی به درستی می‌دانست که حفظ وحدت درونی جبهه حامی او در مرحله انتقال و تثبیت قدرت در گرو رسوائی دولت کودتا می‌باشد. به این ترتیب بود که در فاز دوم مرحله دوم با ساکن شدن دولت یازدهم در ساختمان پاستور ورق برگشت و روحانی با به دست گرفتن بلندگوها و خانه نشین کردن دولت کودتا تمام رشته‌های



گویلی‌زای خامنه‌ای-احمدی نژاد را پنبه کرد و رسماً برای اولین بار خود روحانی اعلام کرد که رشد تولید ناخالص ملی ایران در سال ۹۱ منفی پنج درصد بوده است که از نظر روحانی این رشد منفی پنج درصدی بسترساز سونامی بیکاری و رکود و تورم برای جامعه سونامی زده ایران شده است. البته هر چند این افشاگری‌های حسن روحانی باعث شد تا خامنه‌ای جنگ بر علیه خود و حمایت او از دولت کودتا تلقی کند ولی برای روحانی راهی جز این باقی نمانده بود، چراکه تنها راه حفظ وحدت درونی جبهه حامی خود شفاف سازی شرایط جامعه و اقتصاد کشور در مرحله انتقال قدرت بود و صد البته منهای خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش و جبهه پایداری مصباح یزدی تمامی جناح‌های راست و غیر راست در این جنگ افشاگرانه روحانی، از روحانی حمایت کردند و همین امر باعث گردید تا مرحله دوم مانند مرحله اول به سود روحانی ولی به ضرر خامنه‌ای پایان یابد.

## د - مرحله سوم، یا دوره اوج گیری بحران‌های دولت یازدهم:

هر چند روحانی در دو مرحله اول و دوم پیروزمند میدان بود ولی در مرحله سوم شرایط بر علیه او تغییر کرد و دلیل این امر هم این بود که به قول خمینی، گرگ‌ها زمانی که با هم به شکار می‌روند و پیروزمند از شکار بر می‌گردند، جنگ آن‌ها مربوط به زمانی است که آنها می‌خواهند طعمه‌های شکار شده‌ها را بین خود تقسیم کنند لذا در مرحله شکار کردن از نظر خمینی همه گرگ‌ها سرود وحدت می‌خوانند ولی وقت تقسیم شکار شده‌ها، همین گرگ‌های پیروزمند شکارچی، چشم باز، جلو هم می‌خواهند، چراکه هر کدام می‌ترسد نکند دیگری او را بر سر تقسیم بدرد؛ لذا هر چند در آغاز مرحله سوم روحانی تلاش می‌کرد که با استمرار جنگ افشاگرانه بر علیه دولت کودتا و انتقاد از گذشته، حال خود را طلائنی جلوه دهد ولی شرایط جامعه ایران آنچنان بحرانی بود که این امکان را از روحانی گرفت، لذا در این رابطه بود که از همان آغاز مرحله سوم یعنی شهریور ۹۲ نبردگاه تضادها در جولانگاه حاکمیت قدرت دوباره شعله ور شد بطوریکه اولین فاز این مرحله با معرفی کابینه به مجلس از سر گرفته شد.

در معرفی کابینه گرچه روحانی سعی کرده بود تا تقسیم قطعات گوشت شکار دولت به نفع جریان راست به انجام برساند بطوریکه پست‌های اصلی وزارت کشور و دادگستری و اطلاعات و دفاع در دست در اختیار جناح راست و مقام عظمای ولایت قرار داد و در خصوص پست‌های میانی مثل نفت و صنعت و اقتصاد این‌ها را در خدمت تکنوکرات‌ها و جناح کارگزاران قرار داد و سه پست آموزش و پرورش و آموزش عالی و ورزش هم برای جناح خاتمی نگاه داشت، اما از آنجائیکه قدرت مجلس در دست جناح راست است مجلس تمام قد در برابر روحانی صف کشیدند و با اینکه روحانی و نیروهای سه گانه سهم خاتمی رسماً در مجلس نسبت به کودتای ۸۸ اعلام حمایت کردند و از رهبران جنبش سبز اعلام برائت نمودند، با همه این احوال مجلس تن به این تقسیم روحانی نداد و لذا در نهایت این روحانی بود که پله پله در برابر جناح راست عقب نشینی کرد و حتی معاون اول خودش که سهم عارف بود و این عارف بود که با کناره گیری از رقابت انتخابات توسط فشار محمد خاتمی بستر موفقیت روحانی در مرحله اول را فراهم کرد بود تقدیم همان تکنوکرات‌های خط

۲ کرد، بطوریکه تنها سری که در تقسیم قدرت بی کلاه ماند سر جریان ۳ اعم از جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات بود.

در این رابطه بود که روحانی پس از طی کردن خان دولت و مجلس بزرگترین خانی که با آن روبرو بود کسب حمایت خامنه‌ای در مرحله سوم بود، چراکه روحانی به درستی می‌دانست که حل بحران اقتصادی و رکود و تورم و بیکاری تنها در گرو حل تحریم‌های اقتصادی در کانتکس عقب نشینی رژیم مطلقه فقهاتی از پروژه شکست خورده اتمی است که این مهم جز با حمایت خامنه‌ای برای روحانی انجام آن ممکن نیست، لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای با روحانی وارد یک معامله نانوشته شد به این ترتیب که روحانی در خصوص شعارهای خلع ید از سپاه و سربران گمنام و باز گرداندن آنها به پادگان‌ها و شکست حصر سران جنبش سبز و آزادی زندان‌های سیاسی جنبش سبز و توسعه فضای سیاسی و آزادی مطبوعات و ادامه افشاگری بر علیه دولت کودتا عقب نشینی کند تا خامنه‌ای به حمایت شش دانگ از روحانی جهت معامله با غرب اقدام کند (البته خود خامنه‌ای بیش از روحانی نیازمند شکست تحریم‌های اقتصادی غرب بود)، لذا در چارچوب این معامله بود که گرچه راه برای روحانی جهت معامله با غرب هموار شد و توانست تا مرز مذاکره تلفنی با اوباما پیش برود و تقریباً شرایط برای معامله‌های بعدی در ژنو ۳ و وین ۱ و ۲ فراهم بکند، ولی روحانی در این معامله بازنده اصلی بود چراکه عقب نشینی او در برابر خامنه‌ای و شعار شکست حصر سران جنبش و آزادی زندانیان سیاسی و توسعه فضای سیاسی باعث گردید تا رفته رفته هر چه زمان می‌گذرد جنبش سبز و جنبش به اصطلاح اصلاحات از حمایت روحانی دست بردارند و حتی جریان خود هاشمی رفسنجانی هم به انتقاد از روحانی دست بزنند که این همه باعث می‌گردد تا روحانی در انتخابات آینده مجلس و دولت دوازدهم تسلیم شش دانگ جریان راست بشود که تیر خلاص برای خود روحانی می‌باشد، چراکه روحانی در انتخابات دولت یازدهم تمامی پیروزی خود را از حمایت سه جریان هاشمی و کارگزاران و جریان جنبش سبز و جریان جنبش به اصطلاح اصلاحات به دست آورد، بنابراین در این رابطه بود که به مرور زمان برعکس دو مرحله اول و دوم، زمان در مرحله سوم به ضرر روحانی طی شد چراکه در مرحله سوم روحانی در چارچوب معامله نانوشته با خامنه‌ای تمامی تخم مرغ‌ها را در سبد جریان راست گذاشت و تقریباً جبهه حامی مرحله اول خود را از دست داد و تازه آنچه در این مرحله نصیبش شده در گرو توافق با غرب در چارچوب پروژه شکست خورده اتمی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد که جای آن قلت دارد و به همین دلیل جناح پایداری مصباح یزدی با تمام توان تلاش می‌کند تا این پروژه روحانی را با شکست روبرو کند، هر چند خامنه‌ای معتقد به انجام این شکست در این شرایط نیست و صد البته اوضاع بحران بین‌المللی اوکراین و سوریه شرایط را به نفع روحانی تغییر داده است، به هر حال موفقیت روحانی در این پروژه تنها می‌تواند تا اندازه‌ای بر شکست مرحله دوم هدفمندی یا حذف یارانه‌ها هم پوشانی بکند. بنابراین امروز در آستانه سال ۹۳ جامعه سونامی زده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران مترصد دستاورد شکست تحریم‌های اقتصادی غرب توسط عقب نشینی رژیم مطلقه فقهاتی از پروژه شکست خورده اتمی خود می‌باشند. ♦

والسلام



"رویش"

# در گرو

"نگرش"

این نوشته قسمت دوم مطلبی

است که در سال ۵۸ تحت همین

عنوان در نشریه آرمان مستضعفین چاپ

شد که بعدا در سال ۵۹ به عنوان جزوه‌ای

مستقل تحت همین عنوان تکثیر پیدا کرد،

ولی از آنجائیکه به علت شرایط سال ۶۰

امکان تکمیل مطالب این نوشته فراهم

نگردید، اکنون فرصت را غنیمت شمرده

در این نوشته به تکمیل آن نوشته

می‌پردازیم.

## ۱ - مقدمه:

علت تکیه و تاکید ما بر این موضوع دلالت بر جایگاه موضوع شناخت در حرکت می‌کند که بدون آن رفتن هر چند هم که با برنامه باشد هم کاروان را زمین گیر می‌کند و هم مسافر را، و لذا در این رابطه است که قرآن زمانی که می‌خواهد به تبیین و ارزش موضوع شناخت بپردازد این موضوع را در کانتکس داستان تکوین خلقت انسان تبیین می‌کند که در سوره‌های بقره، اعراف، اسراء، کهف و طه به تفصیل مطرح شده است، اما از آنجائیکه در سوره بقره کامل‌تر از سوره‌های دیگر مطرح شده است ما در این مقدمه برای تبیین اهمیت و ارزش موضوع شناخت از نظر قرآن به تفسیر آیات سوره بقره در این رابطه می‌پردازیم.

«وَإِذْ قَالَ رَبِّي لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ - آن زمانی را متوجه باش که پروردگار تو به ملائکه گفت: من می‌خواهم در زمین برای خود جانشینی بیافرینم گفتند در کره زمین مخلوقی می‌آفرینی که پیوسته فساد کند و خون‌ها بریزد؟ با اینکه ما تو را به پاکی می‌سنائیم و تقدیس می‌گوئیم؟ گفت من چیزهایی میدانم که شما نمی‌دانید - و خداوند همه نام‌ها را به آدم بیاموخت و آنگاه همه آنان را به ملائکه عرضه کرد پس گفت مرا به اسم‌های اینان آگاه سازید اگر شما راستگو هستید - پس گفتند خداوندا تو بس منزهی ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نداریم همانا تو خداوند بس دانای حکیم هستی - پس خداوند گفت ای آدم ملائکه را از نام ایشان آگاه کن پس آدم ملائکه را به اسما آگاه نمود خداوند به ملائکه گفت مگر به شما

نگفتم که من نهفته‌های آسمان و زمین را می‌دانم همچنین می‌دانم آنچه که شما آشکار کرده‌اید و آنچه پنهان دارید» (سوره بقره - آیات ۳۰ تا ۳۳) نکاتی که در رابطه با این آیات به آن باید توجه بشود اینک:

الف - هرگز نباید اینچنین تصور کرد که خداوند واقعا با ملائکه صلاح مشورتی و جلسه و امتحانی داشته است چرا که تمامی اینگونه تصورات شرک به خداوند خواهد بود، لذا طرح موضوع به این صورت علاوه بر اینکه صورت سمبلیک دارد قرآن می‌خواهد با این بیان به مخاطبین خود بفهماند که دارد از مهم‌ترین و عظیم‌ترین موضوع صحبت می‌کند. ب - ملائکه در قرآن نظام قانونمند واسط حاکم بر وجود است که باعث گردیده تا کل وجود پیوسته دارای حیاتی هدفدار و قانونمند و رو به جلو داشته باشند.

ج - بنابراین نه خداوند مانند انسان حرف می‌زند و نه ملائکه اصلا موجودی شبیه انسان هستند که بتوانند حرف بزنند، پس طرح موضوع توسط قرآن به صورت دیالوگ بین ملائکه و خداوند یک شیوه سخن گفتن قرآن است تا توجه مخاطب را به موضوع بیشتر جلب نماید مثل اینکه مثلا حافظ در یکی از غزل‌های معروفش می‌گوید:

دوش وقت سحر از غصه جگام دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیات دادند  
بی خود از شعلشعه پرتو دادم کردند باده از جام جلی صفاتم دادند  
چه مبارکی سحری بود چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه برام دادند

دیوان حافظ دکتر یحیی قریب صفحه ۹۱

پر واضح است که حافظ در این غزل می‌خواهد به مرحله‌ای از اعتلای معرفتی خودش اشاره کند اما این مرحله اعتلای معرفتی به صورت شب، سحر، آب حیات، باده و... مطرح می‌کند که در عین حالی که درست نیست، درست هم است. درست نیست زمانی که ما بخواهیم به ظاهر این غزل تکیه کنیم و بگوئیم حافظ در یکی از سحرها به خاطر خوردن آب حیات و باده از دست ملائکه عارف شده است و از غصه نجات پیدا کرده است. درست است زمانی که ما این بیان



حافظ را یک شیوه سخن گفتن تلقی کنیم که حافظ با این شیوه سخن گفتن می‌خواهد ارزش مرحله معرفتی خودش را به مخاطب بشناساند یا حافظ با این شیوه سخن گفتن می‌خواهد اهمیت موضوع معرفتی که توانسته در بستر اکسپریانس یا تجربه عارفانه خود در یک مرحله از زندگیش صاحب بشود برای مخاطب خود تبیین نماید. بنابراین با نگاه دوم دیگر نه شیء در میان بوده و نه آب حیاتی و نه بادهائی و غیره، بلکه ممکن است این مرحله برای حافظ در طی روزهای متوالی یا غیر متوالی اتفاق افتاده باشد.

در خصوص این آیات هم صحبت از همین قرار است چراکه نه خداوند مانند انسان حرف می‌زند و نه ملائکه مانند بشر دارای گوش و زبان هستند و نه اصلا مشورتی توسط خداوند با ملائکه انجام گرفته است، خلقت یک پروسس عظیمی است که از آغاز تا کنون به صورت قانونمند و هدایت شده طی میلیون‌ها سال پیش می‌رود در یک فرآیند از این پروسس عظیم انسان به صورت قانونمند و هدایت شده از دل همین پروسس تکوین پیدا کرده است حال قرآن در این آیات برای ما انسان‌ها می‌خواهد با یک زبان سمبلیکی که ما آن را خوب می‌فهمیم به تبیین ارزش و اهمیت آن مرحله از پروسس تکامل وجود توسط پیدایش انسان اشاره کند و پیدایش انسان را هم در گرو پتانسیل و قابلیت انسان در کسب معرفت و خودآگاهی اعلام کند، آن هم در ۱۴۰۰ سال پیش چه زبانی زیباتر از این بیان می‌تواند برای بشر همه زمان‌ها این ارزش را که همان ارزش شناخت انسان می‌باشد، می‌تواند تبیین کند.

د - آنچه قرآن در این آیات می‌خواهد تبیین نماید قابلیت و پتانسیل انسان در کسب شناخت است که از نظر قرآن باعث شده تا بشر اولیه توسط این شناخت و معرفت بدل به انسان بشود، به عبارت بهتر بشر انطباقی اولیه توسط علم و شناخت و معرفت و خودآگاهی توانست بدل به انسان تطبیقی فعلی گردد، بنابراین موضوع اصلی این آیات همان توان انسان در فهم جهان و وجود است.

ه - قرآن در این آیات با طرح «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» می‌خواهد ظرف و حد شناخت پذیری انسان را مطرح کند که مطابق این بیان قرآن، انسان ظرفیت شناخت کل وجود را دارد به عبارت دیگر از نظر قرآن شناخت انسان نامحدود می‌باشد و از نظر قرآن این فقط انسان است که توان شناخت و فهم جهان را دارد هیچ موجود دیگری در وجود غیر از انسان توان شناخت هستی را ندارد، حداکثر شناخت حیوانات ماقبل انسان یک شناخت حالی و منطقه‌ائی و ظاهری می‌باشد.

و - طرح مقام خلیفه اللهائی برای انسان در این آیات دلالت بر توان آفرینندگی انسان در کنار قدرت شناخت او می‌کند، بنابراین در این آیات قرآن دو خودویژگی مختص انسان برای انسان قائل است، یکی قدرت شناخت انسان، دوم قدرت آفرینندگی انسان. همین دو ویژگی انسان است که باعث گردید تا انسان توسط آن هم در خود و هم در جهان نقشی نو در اندازد.

ز - طرح بیان قرآن در این آیات از آنجائیکه جاعل بودن یا خلیفه اللهائی انسان را معلول توان شناخت او در کل وجود می‌داند، نشان دهنده آن است که آفرینندگی انسان از نظر قرآن در گرو توان شناخت او می‌باشد

و قطعا از نظر قرآن اگر انسان توان شناخت و آگاهی به وجود نمی‌داشت هرگز نمی‌توانست توان تولید و آفرینندگی پیدا کند، بنابراین از نظر قرآن انسان تنها موجودی است که می‌تواند بر جهان آگاهی پیدا کند و در کانتکس این آگاهی می‌تواند دست به تولید و آفرینندگی بزند.

حال با توجه به این آیات می‌توان به جایگاه شناخت در قرآن پی برد و به نقش شناخت در قدرت خلاقیت یا آفرینندگی انسان که همان قدرت تولید کننده‌گی انسان می‌باشد توجه کرد، در همین رابطه سوالی مطرح می‌شود اینکه، آیا از دیدگاه قرآن علم یا شناخت یا تفسیر جهان توسط انسان برای آفرینندگی و خلاقیت و تغییر است یا برعکس خلاقیت و آفرینندگی برای علم یا شناخت یا آگاهی و یا تفسیر انسان می‌باشد؟

## ۲ - تفسیر برای تغییر است یا تغییر برای تفسیر:

گرچه به لحاظ نسب شناسی و تاریخی توجه به موضوع شناخت انسان به صورت یک موضوع قانونمند عقبه ۲۶۰۰ ساله دارد، یعنی از زمانی که فلاسفه یونان و در راس آن‌ها ارسطو به جایگاه ذهن انسان در شناخت جهان پی برد و کوشید در چارچوب منطق صوری یا منطق صورت خود به خیال خود کار ذهن انسان را به سمت شناخت هدایتگری کند، از همان زمان موضوع جایگاه شناخت یا آگاهی انسان به جهان یا فهم وجود در دستور کار انسان قرار گرفت اما از آنجائیکه منطق ارسطو به علت دو نقص و ضعف کلیدی در رنج بود نتوانست در این رابطه مشکل گشای راه انسان بشود. دو ضعف کلیدی منطق ارسطو عبارت بودند از:

الف - ذهن آینه‌ئی: زیرساخت اندیشه ارسطو در تدوین منطق خود برای کسب شناخت توسط انسان ذهن آینه‌ئی بود به این ترتیب که ارسطو مکانیزم شناخت و فهم و تفسیر جهان توسط انسان را بوسیله خاصیت آینه‌ئی ذهن تبیین و تفسیر می‌کرد و به این ترتیب شناخت از نظر ارسطو انعکاس جهان یا عین در آئینه ذهن می‌دانست. ارسطو در این رابطه هیچگونه دخالت تعیین کننده‌ئی برای ذهن انسان قائل نبود و لذا از نظر او، منطق او کشف قانونمندی صحیح، کار ذهن می‌باشد که توسط آن با این منطق می‌توان به هدایتگری ذهن جهت شناخت و فهم و تفسیر جهان پرداخت غافل از اینکه آنچه ارسطو در منطق خود به آن دست پیدا کرده بود قوانین جبری کار ذهن انسان بود که به صورت جبری و غریزی همه ذهن‌های بشر چه به منطق ارسطو آگاهی داشته باشند و چه نداشته باشند، ذهن خودبخود به صورت اتوماتیک آن کار را می‌کند و در این رابطه منطق ارسطو تنها به صورت یک سلسله معلومات و دانستگی در باب کار ذهن در آمد و هیچ تاثیری نتوانست در افزایش و هدایتگری شناخت انسان بگذارد و برای بیش از دو هزار سال بشریت را سر کار گذاشت.

ب - اشکال دوم منطق ارسطو که نشأت گرفته از اشکال اول بود و باعث گردید تا به صورت زیرساختی دستگاه منطق ارسطو را فلج کند این بود که آنچنانکه از نام و عنوان منطق ارسطو پیدا است منطق ارسطو یک منطق صوری یا یک منطق صورت بود در برابر منطق



بیکن و دکارت که منطق ماده بود. اختلاف این دو منطق که اولی باعث زمین گیر شدن اندیشه بشر برای بیش از دو هزار سال شد و دومی باعث متولد شدن رنسانس یا رستاخیز شناخت انسان گردید، در این می‌باشد که منطق ارسطو از آنجائیکه به ذهن آئینه‌انی معتقد بود اصلاً برای ماتریال یا مواد خام ورودی دستگاه ذهن انسان از بیرون ارزشی قائل نبود او تمام جوهر و ارزش شناخت را در صورت کار ذهن می‌دانست و لذا معتقد بود که اگر ما بتوانیم کار ذهن را هدایتگری بکنیم به همه چیز دست پیدا می‌کنیم و با این انگیزه منطق خود را تدوین کرد، اما کار بزرگی که بیکن و دکارت کردند این بود که گفتند مهمتر از کار ذهن ماتریال یا مواد خام، ورودی ذهن انسان می‌باشد چراکه در خصوص کار ذهن خود ذهن به صورت جبری کار خود را انجام می‌دهد چه ما توسط منطق ارسطو به کار ذهن آگاهی داشته باشیم و چه نداشته باشیم لذا در این رابطه بود که رفته رفته پارادایم متدولوژی به صورت یک آلترناتیو تعیین کننده در برابر پارادایم منطق صوری ارسطو قرار گرفت. به این ترتیب که در پارادایم بیکن و دکارت آنچه که در اپیستمولوژی یا شناخت شناسی دارای اهمیت تعیین کننده است مواد ورودی ذهن انسان می‌باشد برعکس پارادایم ارسطو که معتقد بود که آنچه که در اپیستمولوژی دارای اهمیت می‌باشد کار ذهن انسان است در این رابطه بود که رفته رفته ذهن آئینه‌انی ارسطویی انسان در پارادایم بیکن و دکارت و بعد کانت و در نهایت هگل جای خود را به ذهن فعال انسان داد و به همین علت به موازات اینکه در پروسس اپیستمولوژی ذهن اکتیو جایگزین ذهن پاسیف ارسطویی می‌شد، نقش مواد خام ذهن دارای ارزش بیشتری می‌گردید.

به عبارت دیگر در مرحله ذهن فعال سوال اصلی انسان در اپیستمولوژی این شد که چه موادی وارد ذهن انسان بکنیم و یا ذهن انسان را در برابر چه منابعی از شناخت قرار دهیم تا این ذهن بتواند انسان را به طرف فهم بیشتر جهان هدایتگر باشد، از این مرحله متد یا روش جایگزین منطق ارسطو جهت هدایتگری ذهن انسان شد و در عرصه تولد متد و متدولوژی بود که دیگر برعکس منطق ارسطو رابطه انسان با محیط در دستور کار انسان قرار گرفت. به عبارت دیگر در عرصه فرآیند متدولوژی دیگر برعکس دوران و فرآیند منطق ارسطویی انسان موظف بود رابطه خود را با محیط تعریف کند، لذا در این رابطه بود که دو سوال دیگری در جلو راه انسان در عرصه رابطه با محیط قرار گرفت و آن اینکه محیط چیست؟ و چطور می‌توان آن را فهم کرد؟

اینجا بود که تعریف از محیط در اندیشه‌های مختلف متفاوت شد، مثلاً قرآن محیط را طبیعت و تاریخ و نفس انسان تعریف می‌کند در صورتی که کانت و دکارت در تعریف از محیط به همان جهان خارج ذهن بسنده می‌کنند. به هر حال پس از تعریف از محیط، سوال دوم شناخت محیط است، آیا تنها توسط یک رابطه ذهنی صرف ما می‌توانیم محیط را بشناسیم یا اینکه نه؟

از این مرحله بود که دیالکتیک در عرصه اپیستمولوژی متولد گردید چراکه اصل سوم دیالکتیک که همان اصل رابطه متقابل است اعلام کرد که انسان چیزی نیست جز همان رابطه‌هایش با محیط و محیط به صورت یک موجود جدای از انسان نیست که ما بخواهیم به صورت مکانیکی آنچنانکه ارسطو و دکارت و کانت و هیوم می‌گویند با آن رابطه برقرار

بکنیم. این نگاه دیالکتیکی به محیط کار انسان را سخت کرد چراکه وقتی که محیط شد رابطه من با محیط و محیط هر کس جز رابطه‌های او با محیط چیز دیگری نیست این تعریف از محیط باعث گردید تا تنها یک راه برای شناخت انسان از محیط تکوین پیدا بکند و آن اینکه محیط را تغییر بدهیم تا محیط را بشناسیم یعنی دیگر بدون تغییر محیط تنها با نظاره‌گری ارسطویی یا دکارتی یا کانتی به جهان ما نمی‌توانیم جهان را بشناسیم، پس اگر ما می‌خواهیم جهان را بشناسیم باید به تغییر در جهان بپردازیم تا بتوانیم آن را بشناسیم حال اگر محیط را فقط طبیعت تعریف کردیم باید با تغییر در طبیعت توسط کار، طبیعت را بشناسیم اگر محیط جامعه و تاریخ و طبیعت تعریف کردیم باید با تغییر در جامعه و تاریخ و طبیعت محیط را بشناسیم و در این رابطه است که سر و کله پراکسیس در عرصه اپیستمولوژی پیدا می‌شود که حاصل همه آن‌ها این می‌شود که تغییر می‌دهیم تا تفسیر کنیم، نه تفسیر می‌کنیم تا تغییر دهیم. هر چند این تفکیک سازی تغییر از تفسیر در عرصه پراکسیس یک تفکیک سازی ذهنی برای فهم مطلب است چراکه در بستر پراکسیس اصلاً تغییر و تفسیر تفکیک پذیر نیست؛ لذا در این رابطه است که قرآن در آیه ۶۹ - سوره عنکبوت تغییر را برای تفسیر می‌داند و عمل را در خدمت شناخت تبیین می‌کند «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» اول حرکت و عمل و تغییر می‌کنند بعد از آن معرفت به راه برایشان حاصل می‌شود. به عبارت دیگر در این آیه قرآن عمل و کار و تغییر را یکی از منابع شناخت انسان در کنار منابع دیگر شناخت مثل طبیعت و تاریخ و نفس خود می‌داند و یا در آیه ۲۹ - سوره انفال می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَقْوَا اللَّهِ يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا...» ای کسانی که ایمان آوردید اگر عمل تقوا انجام بدهید ما در بستر عمل تقوا به شما معرفت و شناخت فرقان می‌دهیم تا توسط آن شما بتوانید حق را از باطل تمیز دهید» بنابراین از نظر قرآن عمل تغییر برای شناخت و معرفت است هر چند معرفت در عرصه رابطه دیالکتیکی خود باعث اعتلای عمل و تغییر می‌شود.

### ۳ - قرآن و منابع شناخت انسان:

الف - قرآن دعوت به شناخت می‌کند: اولین موضوعی که در عرصه اپیستمولوژی یا شناخت شناسی در قرآن باید به آن توجه بکنیم اینکه قرآن به شدت در صورت‌های مختلف انسان را تشویق به شناخت می‌کند مثل: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» بر هر امری که شناخت ندارید تکیه نکنید» (سوره اسراء - آیه ۳۶)

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ...» بگو طبیعت را مورد مطالعه قرار دهید تا رمز خلقت را کشف کنید» (سوره عنکبوت - آیه ۲۰)

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» - آیا تاریخ را مطالعه کرده‌اید تا سر گذشت جوامع ما قبل خودتان را بشناسید» (سوره یوسف - آیه ۱۰۹)

«سَتَرِيَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ





الْحَقُّ... بزودی با رشد اندیشه بشر حقیقت جهان طبیعت و جهان درون روشن می‌شود» (سوره فصلت - آیه ۵۳)

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - جهان طبیعت موضوع شناخت برای صاحبان اندیشه است» (سوره آل عمران - آیه ۱۹۰)

ب - قرآن بر طبیعت و تاریخ و درون خود انسان به عنوان منبع شناخت انسان تکیه می‌کند.

«نخستین نکته‌ای که در باره روح فرهنگ اسلامی باید به خاطر بسپاریم این است که در اسلام برای دست یافتن به معرفت نظر متوجه آنچه عینی و محدود است می‌کند دیگر اینکه آشکار است که تولد روش مشاهده و تجربه در اسلام در نتیجه سازش با اندیشه یونانی صورت نگرفته بلکه نتیجه جدال ممتدی با آن بوده است در واقع تأثیر یونانیان که به گفته بریفولت توجه اساسی ایشان به امور نظری بوده نه به مسائل عملی و واقعیات پرده‌ئی در مقابل چشم برای جلوگیری از دیدن درست قرآن کشید و مدت دو قرن مزاج عملی اعراب را از اینکه به خود آیند و به آنچه دارند بپردازند باز داشت بنابراین قصد من آن است که به صورت قطعی این سوء فهم را که اندیشه یونانی به هر صورت که باشد تعیین کننده رنگ و خصوصیات فرهنگ اسلامی بوده است از ریشه بر کنم. قرآن، علم و معرفت را از آنچه عینی و آفاقی است آغاز می‌کند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۵۰-۱۵۱ - سطر ۲۷ به بعد).

طبیعت به عنوان منبع شناخت «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در توالی شب و روز و در کشتی که برای سود بردن مردمان در دریا پیش می‌رود و در آبی که خدا از آسمان فرو فرستاد و با آن زمین را پس از مرگش زنده کرد و در آن از هر گونه جنبنده پراکنده ساخت و در گرداندن بادها و در ابری که میان آسمان و زمین به فرمان است پیام‌ها و نشانه‌هایی است برای مردمی که خرد خود را بکار اندازند» (سوره بقره - آیه ۱۶۴)

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ - وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ - وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ - وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ - چرا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه آفرشته شده؟ و به کوه‌ها که چگونه راست ایستاده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده؟» (سوره غاشیه آیات ۱۷ الی ۲۰)

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ السَّنِينَ وَالْوَأْنِ كَيْفَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ - و از نشانه‌های او است آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت داشتن زبان‌ها و رنگ‌های شما و در این برای همه جهانیان نشانه‌ها و پیام‌ها است» (سوره روم - آیه ۲۲)

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ - ای انسان‌های حال و آینده اگر می‌توانید به کران‌های هستی راه یابید ولی جز به قدرت نمی‌توانید از این

حدود بگذرید» (سوره الرحمن - آیه ۳۳)

ج - دومین منبع معرفت از نظر قرآن درون انسان است:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ - وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ - و در زمین آیاتی است برای موقنین و در خودتان نیز آیاتی است آیا نگاه نمی‌کنید» (سوره زاریات آیات ۲۰ و ۲۱)

د - «تاریخ یا به زبان قرآن روزهای خدا همان گونه که قرآن گفته است منبع سوم علم و معرفت است یکی از اساسی‌ترین تعلیمات قرآن این است که اقوام و ملت‌ها به صورت دسته جمعی داوری می‌شوند.» (بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۵۹ - سطر ۶)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ - موسی را با آیات خود فرستادیم و به او فرمان دادیم که قوم خود را از تاریکی‌ها به روشنایی بر و روزهای خدا را به یادشان آور به راستی که در این برای هر شکیبائی سپاسگزاری نشانه‌ها است» (سوره ابراهیم - آیه ۵)

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ - پیش از شما سنت‌ها و راه و رسم‌هایی بوده است پس در زمین گردش کنید و ببینید که پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است» (سوره آل عمران - آیه ۱۳۷)

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ - و هر قومی را زمان معین محدودی است» (سوره اعراف - آیه ۳۴)

#### ۴ - امکان شناخت انسان از نظر قرآن:

شاید طرح موضوع امکان شناخت در قرآن در قرن بیست و یکم یک موضوع بدیهی باشد ولی باید به یاد داشته باشیم که بشریت برای قرن‌ها گاهی اصل وجود جهان خارج در بیرون ذهن را نفی می‌کرد و زمانی جهان بیرون از ذهن را قبول می‌کرد، اما عقل و ذهن انسان را در شناخت آن عاجز می‌دانست یک زمانی علاوه بر اینکه وجود جهان خارج را قبول می‌کرد و آن را هم قابل شناخت می‌دانست قدرت انسان در شناخت آن محدود می‌دانست مثلا سوفسطائیان و از جمله خود برکلی جهان خارج را ساخته ذهن انسان می‌دانستند و نه به وجود آن اعتقاد داشتن و نه به امکان شناخت آن، اما شکاکان یا سپتیست‌ها از جمله خود بیرون گرچه وجود جهان خارج را قبول داشتند اما آن را قابل شناخت برای انسان نمی‌دانستند. افلاطون برای شناخت اصلاتی قائل نبود چراکه معتقد بود که شناخت حقیقی برای روح در عالم مُثُل فقط امکان پذیر است اما از بعد از اینکه روح از عالم مُثُل به عالم خاکی نزول کرده در این جهان شناخت برای روح تنها به صورت تداعی معانی و یادآوری آنچه که در عالم مُثُل شناخته است انجام می‌گیرد. افلاطون عالم عینی خارجی هم سایه عالم مثل می‌دانست ولی چون معتقد بود به خاطر اینکه ما عادت به دیدن سایه کرده‌ایم چنین تصور می‌کنیم که عالم موجود عین واقع و حقیقت است. افلاطون برای اثبات نظر خودش به ذکر





## ارمغانی که پیامبر

مثالی بسنده می‌کند او می‌گوید «ما اگر یک فرد را از آغاز تولد در غاری قرار دهیم بطوریکه او اصلاً جهان خارج را نبیند و پشت سر او در روشنایی بیرون افرادی به شکلی عبور دهیم که هنگام عبور بر اثر تابش نور سایه این افراد در دیوار غار بیافتد از آنجائیکه این فرد اصلاً جهان بیرون غار و افراد را ندیده و تنها تصورش از جهان خارج فقط همین سایه‌های روی دیوار غار می‌باشد، او بی‌شک به این سایه‌ها اصالت می‌دهد و این سایه را واقعیت می‌پندارد.»

هیوم امکان شناخت را از طریق حواس تحلیل می‌کرد. دکارت امکان شناخت را از طریق عقل انسان می‌دانست، اما برگسون امکان شناخت برای انسان فقط از طریق دل می‌دانست، بنابراین اصل قبول جهان خارج و قابل شناخت بودن جهان خارج در عرصه اپیستمولوژی بشر کم دستاوردی نبود که قرآن برای بشریت به ارمغان آورد.

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ - خداوند آسمان و زمین را به حق خلق کرده است این جهان خارج از ذهن آیتی است برای مومنین» (سوره عنکبوت - آیه ۴۴) در این آیه قرآن وجود جهان خارج را تأیید می‌کند و انرا برای مومنین قابل شناخت می‌داند

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِنًا وَهُوَ حَسِيرٌ - آنکه آفرید هستی و جهان را در خلقت جهان خارج از ما هیچ اختلال و ناهماهنگی نیست اگر تفاوتی در شناخت آن برای شما حاصل شد اشکال را در شناخت خود بدانید نه در جهان خارج و دوباره هستی را مورد مطالعه مجدد قرار دهید تا به توحید در هستی ایمان پیدا کنید» (سوره ملک - آیات ۳ و ۴) بنابراین آنچنانکه مشاهده می‌کنید در این آیات قرآن علاوه بر اینکه به جهان خارج ذهن ما باور دارد، آن را برای بشر قابل شناخت می‌داند و معتقد است که هستی جهان خارج از ذهن علاوه بر اینکه قانونمند و توحید همه جانبه بر آن حاکم می‌باشد، می‌تواند مورد شناسایی کامل انسان قرار گیرد.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا... - و یاد دادیم آدم را کل اسما» (سوره بقره - آیه ۳۱) طبق این آیه از نظر قرآن قدرت شناخت انسان در جهان خارج محدود نیست و انسان توانایی شناخت نامحدود از جهان خارج دارد.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و خداوند زمانی شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد که اصلاً نسبت به جهان خارج خود شناختی نداشتید و این شناخت در همین جهان برای شما حاصل می‌شود» (سوره نحل - آیه ۷۸) آنچنانکه مشاهده می‌کنید در این آیه هر گونه شناختی برای انسان آنچنانکه افلاطون و کانت می‌گویند، قبل از این جهان نفی می‌کند و قرآن معتقد است که تمامی شناخت انسان در این جهان بوسیله ابزار شناخت و منابع شناخت حاصل می‌شود، لذا تمامی اندیشه‌های امثال افلاطون و کانت که معتقد به شناخت قبلی برای انسان هستند قرآن مردود می‌داند و انسان را در مرحله تولد در مرحله صفر معرفتی می‌داند. ♦

ادامه دارد

### الف - راهی که پیامبر اسلام آغاز کرد - قرائتی نو از خدا و جهان و انسان:

بعثت پیامبر اکرم در قرن ششم میلادی با پنج آیه اول سوره علق آغاز شد که این پنج آیه، تبیین کننده ارمغانی است که پیامبر اسلام با بعثت خویش برای بشریت به همراه آورده است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - أقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أقرأ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ - به نام خداوندی که رحمان بر همه وجود است و بر انسان نیز رحیم هم می‌باشد - ای پیامبر خوانشی نو از خداوند این جهان کن - ای پیامبر خوانشی نو از خداوند خالق انسان از علق بکن - ای پیامبر خوانشی نو از خداوندی بکن که انسان با قلم و آگاهی کرامت بخشید» (سوره علق - آیات ۱ تا ۵)

نخستین ره آوردی که بعثت پیامبر اسلام برای بشریت به همراه داشت خوانشی نو از الله / خالق و مالک و پروردگار جهان بود (الله - رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ) گرچه بشریت از آغاز پیدایش خود در زمین پیوسته معتقد به خداوند بوده است، ولی این اعتقاد از همان آغاز تنها صورت احساسی داشته است نه تفسیری و هر زمانی که انسان تلاش می‌کرده تا این احساس خود از خدای جهان را تفسیر به صورت کند، از آنجائیکه این تفسیر انسان در کانتکس صورت‌های ذهنی‌اش بیان می‌شده گرفتار صورت‌های ذهنی خود می‌گشته و آن صورت‌های ذهنی خود را جایگزین خداوند می‌کرده است و سپس به پرستش آن‌ها می‌پرداخته که بت‌پرستی در تاریخ معرفت خداپرستی انسان از این مرحله تکوین پیدا کرده است.



## اسلام با بعثت خویش برای بشریت به همراه آورد

مولوی - دیوان شمس - غزل شماره ۲۷۰۷ - ص ۱۰۰۴ - س ۲۹

در آن بحرید کین عالم کف اوست  
کف دریاست صورتهای عالم  
دلم کف کرد کین نقش سخن شد  
بهل نقش و بدل رو گر زمائی  
زمانی بیش دارید آشنائی  
زکف بگذر اگر اهل صفائی

دیوان شمس غزل شماره ۱۴۶۲ - ص ۵۶۳ - سطر ۱۶

صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم  
وآنکه همه بتها را در پیش تو بگذارم  
صد نقش بر انگیزم با روح در آمیزم  
چون نقش ترا بینم در آتشش اندازم  
تو ساقی خماری یا دشمن هشیاری  
یا آنک کنی ویران هر خانه که میسازم  
جان ریخته شد بر تو آمیخته شد با تو  
چون بوی تو دارد جان جان راهله بنوازم  
هر خون که زمن روید با خاک تو می‌گوید  
با مهر تو هم‌رنگم با عشق تو هنبازم  
در خانه آب و گل بی تست خراب این دل  
با خانه در ا جانا یا خانه بپردازم

بنابراین خداشناسی انسان تا زمانی که صورت فردی و احساسی داشته است از جوهره توحیدی برخوردار بوده است اما از آنجائیکه نیاز انسان به شناخت و معرفت خداوند تنها به یک شناخت فردی و احساسی کفایت نمی‌کند همین انسان جهت انتقال معرفت خداشناسی احساسی و فردی، به زندگی مادی و عینی و اجتماعی و تاریخی‌اش نیازمند به تفسیر آن احساس‌های فردی از خداوند می‌باشند که با عنایت به اینکه تفسیر از خداوند برای انسان نیازمند به تبیین آن احساس از خداوند در قالب صورت‌های عینی و ذهنی می‌باشد، همین انتقال احساس به تفسیر در قالب صورت‌های ذهنی و عینی باعث گردید تا بشریت گرفتار شرک و بت‌پرستی و انحراف در پرستش بشود. تا آنجا که بزرگترین هدف بعثت پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا محمد برای این بوده تا با تفسیر صحیح از خداوند، بشریت را از انحراف بت‌پرستانه و مشرکانه نجات دهند، چرا که از نظر پیامبران ابراهیمی تا زمانیکه از معرفت تاریخی بشریت، از خداوند شرک‌زدانی نشود هیچگونه اصلاح اجتماعی و تاریخی امکان پذیر نمی‌باشد؛ لذا در این رابطه بوده که آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید مطرح شده با اینکه هدف بعثت همه انبیاء ابراهیمی از آغاز تا محمد اصلاح جامعه انسانی توسط قیام توده‌ها بوده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ - به تحقیق ما پیامبرانمان را با سلاح آگاهی و شعار عدالت بر بشریت مبعوث کردیم که هدف بعثتشان این بود تا بشریت و توده‌ها را جهت برپائی عدالت در اجتماع به قیام و ادار کنند و در این رابطه آهن را نازل کردیم تا در خدمت منافع توده‌های به پا خواسته و قیام کرده جهت برپائی عدالت باشد تا خداوند بداند که در مرحله غیبت انبیاء چه کسانی در این راستا خداوند را یاری می‌کنند.»

برای انجام این مقصود بوده که تمامی پیامبران ابراهیمی نهضت رهایی‌بخش و آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش خود را از مرحله مبارزه با شرک در صورت سازی از خداوند شروع می‌کردند و لذا در این رابطه بوده که هر پیامبری از تسلسل نهضت ابراهیم که مبعوث می‌شده، می‌کوشیده تا با تفسیری جدید از خداوند راهی نو در مسیر انسان قرار دهد و توسط آن تفسیر جدید به جنگ شرک فردی و شرک اجتماعی برود. قرآن این پروسس تاریخ معرفت خداشناسی بشر از آغاز تا آخر را در شکل یک مثالی در آیه ۱۷ سوره رعد مطرح می‌کند، که این معرفت در آغاز تا آنجا که صورت احساسی و فردی داشته است مانند آب صافی بوده که به صورت باران پاک از آسمان نازل شده است اما همین که این آب خالص باران آسمانی در زمین جاری شده و انسان‌ها در عرصه فردی و اجتماعی از این آب آسمانی پاک، سهم بری کرده‌اند این آب پاک توسط صورت بخشیدن به احساس بی صورت خداپرستی فردی و اجتماعی جهت تفسیر فردی و اجتماعی خداپرستی، ناپاک شد و در نتیجه این آب آسمانی زمینی شد و همین زمینی شدن آب آسمانی توسط تفسیر احساس خداپرستی انسان‌ها به دو صورت اجتماعی و فردی بود، که باعث تکوین کف روی آب شد.

در آیه ۱۷ سوره رعد این پروسس تاریخی خداپرستی احساسی

۱. که شکل فردی این تفسیر خداپرستی مربوط به آغاز تکوین تاریخ انسان غارنشین بوده اما از زمانی که انسان اجتماعی و اجتماع انسانی تکوین پیدا کرد و زندگی جمعی انسان وارد فاز زندگی اجتماعی انسان شد و جامعه طبقاتی با تکوین مالکیت و استثمار و طبقه در جامعه انسانی مادیت تاریخی پیدا کرد، فاز شرک فردی وارد فاز شرک اجتماعی شد و از این مرحله بود که بعثت پیامبران ابراهیمی برای مقابله با این شرک اجتماعی که همان مبارزه با بت‌پرستی می‌باشد به عنوان یک ضرورت تاریخی مطرح گردید.



و خداپرستی تفسیری که به دو صورت فردی و اجتماعی انجام گرفته در بستر تکوین شرک فردی و شرک اجتماعی به صورت زمینی شدن آب آسمانی تبیین می‌کند که این زمینی شدن آب پاک باران آسمانی باعث تکوین کف روی آب یا شرک در جامعه انسان می‌شود، البته در این آیه شرک اجتماعی را به صورت کف روی آب مطرح می‌کند آنچنانکه مولوی در غزل فوق با تاسی از این آیه کف روی آب یا به عبارت دیگر شرک فردی و شرک اجتماعی معلول صورت بخشیدن اصل بی صورت احساس خداپرستی در انسان اعلام کرده است.

کف دریاست صورت‌های عالم زکف بگذر اگر اهل صفائی

و یا در دفتر اول مثنوی ص ۵۹ - ۱۵

صورت از معنی چو شیر از بیشه دان	با چو آواز و سخن ز اندیشه دان
این سخن و آواز از اندیشه خاست	تو ندانی بحر اندیشه کجاست
لیک چون موج سخن دیدی لطیف	بحر آن دانی که هم باشد شریف
چون ز دانش موج اندیشه بناخت	از سخن و آواز او صورت بساخت
از سخن صورت به زاد و باز مرد	موج خود را باز اندر بحر برد
صورت از بی صورتی آمد برون	باز شد کانا الیه راجعون
پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتیست	مصطفی فرمود دنیا ساعتیست

که صد البته آنچنانکه در آیه ۱۷ سوره رعد مطرح شده است شرک اجتماعی و بالطبع شرک فردی که در این آیه به صورت کف روی آب می‌باشد، در پروسه تاریخ به علت به بار نشستن نهضت تسلسلی ضد بت‌پرستی ابراهیم خلیل از بین می‌رود و جامعه انسانی با نفی شرک اجتماعی که همان نظام طبقاتی، استثماری، استبدادی و استثمار می‌باشد، به توحید اجتماعی که بستر ساز توحید فردی می‌باشد در کانتکس تفسیر توحیدی خداپرستی فردی و اجتماعی دست پیدا می‌کند.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»  
(سوره انبیا - آیه ۱۰۵) یا

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (سوره قصص - آیه ۵)

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِهَ قَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ رَبِّدْ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» - خداوند از آسمان آبی نازل کرد و از هر دره و رودخانه به اندازه هر یک سیلابی جریان یافت و سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد یا مانند آنچه برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می‌گازند که کفی مانند آن دارد خدا حق و باطل را چنین مثل می‌زند و اما کف به کنار افتاده نابود می‌شود ولی چیزی که به مردم سود می‌دهد در زمین باقی می‌ماند خدا مثل‌ها را چنین می‌زند» (سوره

رعد - آیه ۱۷).

در این آیه قرآن آن احساس بی صورت خداشناسی فردی و اجتماعی را به صورت آبی مطرح می‌کند که از آسمان نازل می‌شود اما به مجرد اینکه این آب زلال در عرصه تفسیر صورت ذهنی و عینی فردی و اجتماعی به خود می‌گیرد کف آلود می‌شود آنچنانکه صورت‌های عینی و ذهنی تحمیلی انسان به این امور بی صورت، باعث کف آلود شدن توحید و بروز شرک در جامعه بشری به صورت بت‌پرستی در نهضت ضد بت‌پرستی ابراهیم خلیل شده است؛ لذا نهضت تسلسلی ضد بت‌پرستی ابراهیم خلیل جهت مقابله با این کف یا شرک فردی و اجتماعی راهی جز این نداشته‌اند که با تفسیر جدید از خداوند در عرصه جهان و انسان و جامعه و تاریخ دوباره آن چهره توحید خداپرستی فردی و اجتماعی را به عرصه تفسیر احساس بی صورت انسان وارد کنند و در این رابطه بوده که اصلی‌ترین کار پیامبران ابراهیمی از ابراهیم تا محمد پیوسته این بوده تا با تفسیر جدیدی از خداوند تفسیرهای شرک آلود فردی و اجتماعی انسان‌ها را تصحیح کنند. به همین دلیل اولین و بزرگترین ره‌آوردی که پیامبر اسلام با بعثت خود برای بشریت به همراه آورد تفسیر جدید و نو از خداوند بود.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَحْيِي وَيَمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ - يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ - به نام خداوندی که بر همه وجود رحمان است و بر انسان رحیم نیز می‌باشد - آنچه در آسمان‌ها و زمین است بسوی خداوند شناور و در حرکت می‌باشند زیرا خداوند عزیز و حکیم است - آن خداوندی که مالک آسمان و زمین می‌باشد و حیات و ممات وجود در ید قدرت اوست چراکه او بر همه چیز توانا می‌باشد - همان خداوندی که هم اول وجود است و هم آخر وجود هم ظاهر وجود است و هم باطن وجود چرا که این خداوند بر همه وجود داناست - همان خداوند یکه وجود را در شش مرحله آفرید و در ادامه آن باز بر وجود پروردگار گشت و با این پروردگاری به تدبیر عالم می‌پردازد و با تدبیر عالم است که می‌داند آنچه از آسمان بر زمین می‌بارد و آنچه از زمین می‌روید و هر جا که شما هستید او با شما خواهد بود و به هر چه که می‌کنید او دانا و بینا خواهد بود - ملک آسمان و زمین از آن اوست و بازگشت حرکت وجود بسوی او خواهد بود - همان خداوندی که شب را از دل روز بیرون می‌آورد و روز را داخل در شب می‌کند و او به آنچه در دل‌ها است آگاه می‌باشد» (سوره حدید - آیه ۱ تا ۶).

به عبارت دیگر پیامبر اسلام برای بشریت احساس خداشناسی  
نیابرد چراکه آنچنانکه خود قرآن هم می‌گوید حتی خود بت‌پرستان

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» (سوره عنکبوت - آیه ۶۱).

پیامبر اسلام با تفسیر نو از خدای جهان مبعوث شد تا خدانشناسی انسان را در عرصه جامعه، تاریخ، انسان و جهان تفسیری نو بکند و با این تفسیر نو به قول حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری جهان بشریت را زیر و زبر کند:

نقش قرآن چونکه در عالم نشست	نقش‌های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمهر است	این کتابی نیست چیز دیگر است
چونکه در جان رفت جان دیگر شود	جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
با مسلمان گفت جان در کف بنه	هر چه از حاجت فزون داری بده

در این رابطه است که در پنج آیه اول سوره علق که از نظر تمامی مفسرین عام و خاص، این پنج آیه اول سوره علق همان پنج آیه اولی است که بعثت پیامبر اکرم با آن آغاز شد. قرآن با طرح امر اقرار پیامبر را وادار به خوانش جدید خداوند می‌کند، پر واضح است که این دستور خواندن پنج آیه اول سوره علق به پیامبر اسلام خواندن نوشته نیست، چرا که به حکم تمامی تاریخ پیامبر اسلام تا پایان عمرش حتی توانائی خواندن اسم خودش و یا کلمه الله را نداشت آنچنانکه در صلحنامه حدیبیه به گواه تاریخ وقتی که مشرکین پیامبر را مجبور کردند تا نام محمد رسول الله را بردارد و به جای آن نام محمد بن عبدالله را بنویسد، پیامبر اسلام برای پاک کردن نام خود، از امام علی جایگاه آن کلمه را پرسید یعنی خود نمی‌توانست نام خودش را بخواند و بعد از پاک کردن نام محمد رسول الله با انگشت و آب دهان خودش بود که به امام علی دستور داد تا به جای آن بنویسد، محمد بن عبدالله.

## ب - بعثت پیامبر اسلام و تفسیر جدید او از خداوند:

بنابراین بزرگترین و شاید تنها دستاورد پیامبر اسلام از دوران ۱۵ ساله حرائی خودش برای بشریت تفسیر جدیدی از خداوند بود، در همین رابطه است که پیامبر اسلام در دوران ۲۳ سال مکی و مدنی توانست بر پایه این دستاورد دوران ۱۵ ساله حرائی قبل از بعثت خود، جهان بشریت را برای همیشه زیر و زبر کند. چراکه بر پایه این تفسیر جدید از خداوند دوران ۱۵ ساله حرائی خود بود که پیامبر اسلام توانست در دوران ۱۳ ساله مکی خود دستپورده‌هایی به تاریخ بشریت عرضه نماید که برای

۲. قابل توجه است که اگر بخواهیم به تقسیم بندی دوران زندگی حقیقی پیامبر اسلام نه زندگی شناسنامه‌ای او پردازیم باید ۳۸ سال زندگی حقیقی پیامبر اسلام را به سه مرحله: الف - فاز ۱۵ ساله حرائی، ب - فاز ۱۳ ساله مکی، ج - فاز ۱۰ ساله مدنی تقسیم بکنیم، تا آنچنانکه رنه دکارت فرانسوی می‌گفت تقسیم کنیم تا پیروز شویم برای اینکه بتوانیم به صورت متدیک حیات حقیقی پیامبر اسلام بزرگ شخصیت کاریزمات تاریخ اسلام را بشناسیم.

همیشه بشریت از تکرار آن عاجز ماند و باز در همین رابطه بود که پیامبر اسلام بر پایه تفسیر نو از خداوند دوران ۱۵ سال حرائی خود توانست در دوران ۱۰ سال مدنی حرکت خود، جامعه‌های الگو و نمونه بسازد که برای همیشه آنچنانکه حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری به نقل از شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «می‌تواند برای انسان‌ها نمونه و الگوی ساختن جامعه بشود»، لذا پیامبر اسلام بر پایه تنها دستاورد پراکسیس باطنی و آگزیستانس ۱۵ ساله فاز حرائی بود که توانست هم در دوران ۱۳ ساله مکی و هم در دوران ۱۰ ساله مدنی به تحول ذهنی و عینی انسان و بشریت به معنی عام کلمه در عرصه انسانی و اجتماعی و تاریخی بپردازد و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم که پیامبر اسلام بر پایه سنگ زیربنای تفسیر جدید خود از خداوند بود که به تعریف جدید از انسان، جامعه، جهان و تاریخ دست پیدا کرد و تمامی تعریف‌های جدید پیامبر اسلام از انسان، جامعه، جهان و تاریخ در کانتکس همان تفسیر جدیدی بود که او در دوران ۱۵ ساله حرائی خود توانست از خداوند در بستر پراکسیس باطنی و آگزیستانس خود بدست آورد که البته این تفسیر جدید پیامبر اسلام از خداوند بیشتر در سور مکی قرآن توسط پیامبر اسلام تشریح شده است تا سور مدنی قرآن.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» - به نام خداوندی که رحمن بر همه وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد - بگو او خداوندی است واحد - بگو او خداوندی است بی نیاز - بگو او خداوندی است که نه مولود است و نه والد (نه تز است و نه آنتی تز) - و نه دارای کفو است (سنتز)» (سوره مکی اخلاص).

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُفْرَ - فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ - إِنَّ سَاتِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» - به نام خداوندی که رحمان است بر کل وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد - محققا ما به تو خیر کثیر دادیم (تفسیر نو از خداوند هستی) - پس خودت را با این تفسیر نو از خداوند متصل کن و خودت را در این تفسیر نو از خدا حل کن - تا بدانی که تمامی تفسیرهای مخالفین تو از خداوند منقطع از وجود می‌باشد» (سوره مکی کوثر).

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَوَلِي دِينِ» - به نام خداوندی که رحمان است بر همه وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد - بگو به کافران (با تکیه بر اللهائی که خود در مرحله ۱۵ سال حرائی‌ات تجربه کرده‌ای) که من نسبت به خدائی (که شما تفسیر می‌کنید) تسلیم نمی‌شوم - شما هم قطعاً به آن خدائی (که من تجربه کرده‌ام و آن را برای شما تفسیری نو می‌کنم) تسلیم نخواهید شد - من تا ابد به آن خدائی (که شما آن را تفسیر می‌کنید) تسلیم نخواهم شد - آنچنانکه شما هم برای همیشه به آن اللهائی (که من آن را تفسیر می‌کنم) تسلیم نخواهید شد - (تفسیر شما از) خدا از آن خود شما و تفسیر (جدید من از خدا) از آن خود من خواهد بود» (سوره مکی کافرون).



دو سوره مکی فلق و ناس که باهم یک جا بر پیامبر اسلام نازل شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - قُلْ أَعُوذُ بِهِ رَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ - وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ - وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ - قُلْ أَعُوذُ بِهِ رَبِّ النَّاسِ - مَلِكِ النَّاسِ - إِلَهِ النَّاسِ - مِنْ شَرِّ أَلْوَسَاسِ الْخَنَّاسِ - الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ - مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

- به نام خداوندی که رحمان است بر همه وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد - بگو من پناه می‌برم (به آن تفسیر خودم از خدای خودم) که خدای صبحدم می‌باشد - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) از شر هر چه خلق کرده است - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) از شر غاسق وقتی که فرا می‌رسد - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) از شر افسونگرانی که شبانه روز در اندیشه مردم می‌دمند - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) از شر حسودی که دائم حسد می‌ورزد - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) که پروردگار مردم است - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) که فرمانروای مردم است - (به آن خدای خوانش خودم پناه می‌برم) که معبود مردم است - (به آن خدای خودم پناه می‌برم) از شر و سوسه گران نهانی - آن سوسه گرانی که شب و روز در اندیشه مردم و سوسه می‌کنند - آن سوسه گرانی که به صورت مخفی و آشکار در اندیشه مردم و سوسه می‌کنند.»

بنابراین بر پایه این خوانش جدید پیامبر اسلام از خداوند بود که توانست تعریفی نو از انسان ارائه دهد و در دوران ۱۳ ساله مکی در کانتکس این تعریف نو از انسان بتواند انسان نو در سیمای علی، ابوذر، سلمان، سمیه، یاسر، بلال و... به نمایشگاه انسانیت عرضه کند و بر پایه این خوانش جدید پیامبر اسلام از خداوند بود که توانست تعریفی نو از جهان، اجتماع، تاریخ و انسان عرضه کند و در دوران ۱۰ ساله مدنی در کانتکس این تعریف نو از جهان و اجتماع و تاریخ بود که پیامبر اسلام توانست در سیمای مدینه النبی، جامعه نمونه به نمایشگاه تاریخ انسان عرضه نماید.

## ج - چگونه پیامبر اسلام در دوران ۱۵ ساله حرائی خود توانست به خوانش نو از خداوند دست پیدا کند؟

گرچه پیامبر اسلام از طریق خوانش نو از خداوند توانست به جهان نو، انسان نو، اجتماع نو و تاریخ نو دست پیدا کند، سوالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه خود پیامبر اسلام چگونه توانست به آن نگاه نو در جهت خوانش نو از خداوند دست پیدا کند؟ برای پاسخ به این سوال باید توجه داشته باشیم که پیامبر از طریق یک پروسه آگزیستانسی فردی در دوران ۱۵ ساله قبل از بعثت که مرحله حرای حیات پیامبر اسلام می‌باشد، توانست صاحب آن نگاه نو بشود. به عبارت دیگر منهای مرحله آغازین زندگی پیامبر - که به ۲۵ سال اول سن او مربوط می‌شود -

پیامبر دارای سه فرآیند زندگی تا پایان عمر بود که فرآیند اول زندگی حقیقی او، فرآیند حرائی می‌باشد که به مدت ۱۵ سال از سن ۲۵ سالگی تا ۴۰ سالگی ادامه داشته است، فرآیند دوم زندگی حقیقی او فرآیند مکی می‌باشد که ۱۳ سال بعد از بعثت طول کشید و فرآیند سوم زندگی حقیقی و غیر شناسنامه‌ای او فرآیند مدنی پیامبر اسلام است که ۱۰ سال آخر عمر پیامبر اسلام ادامه داشته است.

پس دوران حرائی پیامبر اسلام ۱۵ سال طول کشید، در این دوران پیامبر اسلام با پناه بردن به غار حرا در جبل النور مکه توانست از طریق یک تجربه باطنی و آگزیستانسی به آن نگاه نو دست پیدا کند. در خصوص مکانیزم پروسه حرائی یا تجربه باطنی و آگزیستانسی پیامبر اسلام که مطابق آن پیامبر اسلام توانسته است به آن تحول درونی دست پیدا کند، هیچ اطلاعاتی در دست بشر امروز نیست یعنی هنوز برای بشریت این سوال فربه بدون پاسخ مانده که پیامبر اسلام در طول این ۱۵ سال تنها در آن غار دور از همه، چه کار می‌کرده است؟ آیا تجربه باطنی و پراکسیس آگزیستانسی او فکر کردن در وجود بوده، یا عبادت، یا ارزیابی نفسانی، یا همه این‌ها؟ هیچ کس توان پاسخ دادن به این سوال را ندارد. البته این عدم توانایی در پاسخگویی به سوال فوق موضوعی است که به صورت آگاهانه از طرف پیامبر اسلام بر انسان و مسلمانان تحمیل شده است، چراکه آنچه که از آیات اول دو سوره مدثر و زمزل فهم می‌شود اینکه، گرچه پیامبر اسلام خود از طریق پروسه حرائی به نگاه نو و وحی دست پیدا کرد، ولی قرآن به پیامبر اسلام امر می‌کند تا بشریت و مسلمانان را از تاسی فاز حرائی او نهی کند، به عبارت دیگر قرآن در آیات اول دو سوره مدثر و زمزل که از نظر تمامی مفسرین عام و خاص قرآن، جزو آیات اول بعد از بعثت پیامبر اسلام می‌باشد از اینکه مسلمانان و پیروان پیامبر اسلام بخواهند از طریق پروسه حرائی به تجربه باطنی و نگاه نو دست پیدا کنند، نهی می‌کند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ - قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكَذِبٌ - وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ - وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ - وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ - وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ - به نام خداوندی که رحمان بر همه وجود است و بر انسان رحیم هم می‌باشد - (ای پیامبر از مرحله حرائی و اکسپریانس فردی باطنی) قیام کن (خارج شو) و (و به جای تجربه فردی باطنی غار نشینی خود وارد اجتماع مردم بشو) و انذار کن (و پروسه اجتماعی را جانشین پروسه فردی بکن و محصول ۱۵ سال پروسه فردی و باطنی و غارنشینی خودت که همان تفسیر جدید از خدا می‌باشد در عرصه جامعه جاری و ساری کن) و پروردگارت را تکبیر گوی (و با انتخاب پروسه اجتماعی بجای پروسه ۱۵ ساله فردی و باطنی جامعه بشری را از شرک پاک کن و با تفسیر نو خودت از خداوند به جنگ تفسیر شرک آلود کهنه از خداوند برو) و بدینوسیله جامعه‌ات را از آلودگی شرک پاک کن» (سوره مکی مدثر - آیات ۱-۷). ♦

ادامه دارد



# اسلام اگزستانسیالیست؟

اسلام اخلاقی یا اخلاق اسلامی؟ اسلام حقوقی یا اسلام حدودی؟ اسلام حقیقت یا اسلام لیاقت؟

اسلام معیشت یا اسلام شریعت؟ اسلام انسانی یا اسلام ابزاری؟ اسلام حقی یا اسلام تکلیفی؟

می‌شود. تلاش کانت در تبیین اخلاق به این نتیجه رسید که مبانی سعادت و کمال در اخلاق را از هم جدا کند و «سعادت را کار برای خود کردن و «کمال» را کار برای دیگران معنی کند، او عمل انسان را شامل دو بخش می‌داند که؛ یکی کار طبیعی است و در راستای سعادت و منافع فردی انجام می‌گیرد و دوم کار اخلاقی است که در راستای کمال فرد به انجام می‌رسد، سعادت یا کاری که انسان به نفع خود انجام می‌دهد به معنی کار اخلاقی نیست بلکه کار طبیعی است. اما او کار اخلاقی یا کمال فرد را در جهت سعادت جامعه می‌داند، کانت تفسیر عقل نظری که همان فلسفه می‌باشد را به نام - هست‌های وجود- و عقل عملی یا وجدان اخلاقی را به تکالیف و بایدها معنی می‌کند. از نظر کانت ما می‌توانیم کل فرامین اخلاقی را از عقل عملی (یا وجدان اخلاقی) استنتاج کنیم و مبانی فلسفی ماوراء طبیعه را نیز از وجدان اخلاقی به دست آوریم، او احکام وجدان اخلاقی (یا اخلاق) را از فرامین مطلق می‌داند و که برای همیشه لایتغیر باقی خواهد ماند.

در اگزستانسیالیست اخلاق از مقوله آگاهی و اراده است در صورتی که در اسکولاستیک اخلاق از مقوله طبایع و وجدان اخلاقی می‌باشد اما معیار اخلاق در اگزستانسیالیست - منافع جامعه- است.

«احبب لناس ما تحب لنفسک و اکره له ماتکره لنفسه - آن چیزی را برای مردم و جامعه دوست بدار که برای خود دوست می‌دارید و برای آن‌ها آن چیزی زشت بشمارید که برای خود زشت می‌شمارید» (حدیث).

«يَا بَنِيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَأَكْرَهُ لَهُ مَا تُكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمَ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَأَسْتَفِجْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفِجُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ - فرزند من؛ نفس خود را بین دیگران و خودت معیار قرار ده و آنچه بر خویش می‌پسندی برای دیگران بپسند و هر آنچه برای خود نمی‌خواهی برای دیگران مخواه، چنان که اگر بر خودت ستم روا نمی‌داری بر دیگران نیز ستم روا مدار و به آن شکل که دوست داری تا دیگران بر تو نیکنوی کنند تو با دیگران نیکنوی کن و چنان که زشتی را بر خود نمی‌پسندی بر دیگران زشتی مپسند و بر مردم به همان شکل خوشنود و راضی باش که

## خلاصه دیدگاه فلسفه یونان و غرب در مورد مقوله اخلاق؛

افلاطون اخلاق و عدالت را از مقوله زیبایی می‌داند و زیبایی را بر پایه توازن و هماهنگی در بین اجزاء آن تعریف می‌کند، اما سقراط اخلاق را از مقوله آگاهی می‌داند و برای نیل به اخلاق معتقد بود که؛ جهل را از بین ببریم و آگاهی را جایگزین آن کنیم، از نظر سقراط به موازات شکل گیری آگاهی و تخفیف جهل در -جامعه و فرد- اخلاق حاصل می‌شود و به این دلیل سقراط در مورد خود می‌گفت؛ «من خرمگسی هستم که خداوند مرا برای بیدار و آگاه کردن مردم آتن فرستاده است.» ارسطو شاگرد افلاطون تحقق اخلاق را بر پایه؛ «تسلط قوه عقليه بر دو قوه شهويه و غضبيه انسان تبیین می‌کند.» کانت برعکس همه فلاسفه قدیم اخلاق را از فرامین و احکام و تکالیف وجدان اخلاقی می‌داند و آن را جزو سرشت و ذات انسان تعریف می‌نماید، او عقل انسان را به - عقل نظری و عقل عملی- تقسیم می‌کند و همه فلسفه خود را بر مبنای نقد بر عقل نظری و عقل عملی استوار می‌سازد، او اخلاق را به معنی؛ فرمان وجدان اخلاقی یا ضمیر انسان تعریف می‌کند که وجدان اخلاقی از نظر کانت جزو مقوله - عقل عملی- می‌باشد، از نظر کانت؛ برای بشر عقل نظری در این جهان قابل اکتساب می‌باشد اما عقل عملی که وجدان اخلاقی و اخلاق می‌باشد در این جهان قابل دسترس بشر نیست و آن جزو سرشت و فطرت انسان می‌باشد. کانت عقل نظری را فلسفه می‌داند و عقل عملی همان اخلاق و می‌گوید که؛ فرمان وجدان اخلاقی یا عقل عملی مطلق است اما فرمان عقل نظری مشروط می‌باشد، او معتقد بود که؛ اخلاق انسان با سعادت و خوشوقتی بشر کاری ندارد بلکه با کمال انسان کار دارد و از این نظر «اخلاق عبارت از یک سلسله فرامین و تکالیفی است که از طرف وجدان اخلاقی که همان عقل عملی می‌باشد صادر می‌گردد که تمامی این فرامین جزو سرشت انسان است و کانت اخلاق را در این جا همان کمال مطلوب می‌داند که تحقق نیابد جز این که ما سعادت دیگران را بخواهیم؛ سعادت دیگران را بخواه کمال تو حاصل

بر خودت راضی و خشنود هستی» (نهج البلاغه- وصیت به امام حسن). معیار اخلاق در اسکولاستیک - منافع فرد- می‌باشد در صورتی که در آگزیستانسیالیست کار اخلاقی عبارت است از؛ ایثار و انفاق و آنچه که بیشتر برای غیر دوست داریم. «لَنْ تَأَلَوْا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» - انسان به اخلاق و نیکی نمی‌رسد مگر از هرچه که بیشتر دوست دارد ایثار نماید» (سوره آل عمران - آیه ۹۲). اما اخلاق در اسکولاستیک عبارت است از؛ کشتن نفس با - تحقیر، ریاضت، ملامتی‌گری و نکدی‌گری- در شرح حال ابراهیم ادهم می‌نویسند که؛ ابراهیم ادهم گفت در سه وقت من بیش از همیشه خوشحال شدم؛ اول زمانی بود که به سبب بیماری در مسجدی خوابیده بودم، خادم مسجد وقتی که از من خواست تا مسجد را ترک کنم به علت بیماری نتوانستم و در نتیجه پاهای من را گرفت و مانند یک کیسه زباله به بیرون مسجد انداخت. دوم زمانی که من در کشتی نشسته بودم و یک دلفک داخل کشتی در حال خندانن مردم بود او برای پیدا کردن سوژه در میان جمعیت تنها کسی را که یافت قیافه در هم ریخته من بود و از ریش‌های من گرفت و مرا با کشیدن ریش‌هایم به وسط صحن کشتی برد تا مردم را به خندانن و ادار کند. سوم روزی بود که در برابر آفتاب نشسته بودم و به نظافت صوف یا پیراهن پشمی که به تن داشتم اقدام کردم، آنقدر بر سطح آن شپش بود که پشم‌های پیراهن پشمی در میان آن‌ها گم شده بود!

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زان به تر در اندرون
کشتن این کار عقل و همش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
سهل شیری دان که صفاها بشکند	شیر آن را دان که خود را بشکند

مثنوی مولوی - دفتر اول - صفحه ۷۱ - سطر ۷

لازمه کار اخلاقی در آگزیستانسیالیست «حریت، آزادگی، نفی بندگی و اختیار» است. «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرا - بندگی هیچ کس مکن چرا که خدا تو را آزاد آفریده است» (نهج البلاغه - وصیت نامه به امام حسن - صفحه ۱۰۰۸ - سطر ۱۱).

«ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرا فی دنیاکم - اگر دین ندارید و به معاد هم اعتقاد نمی‌ورزید آزاده باشید» (امام حسین).

بنده شهوت به تر نزدیک حق	از غلام و بندگان مسترق
کاین به یک لفظی شود از خواجه حر	وان زید شیرین و میرد سخت مر
بنده شهوت ندارد خود خلاص	جز به فضل ایزد و انعام خاص
در چهی افتاد کان را غور نیست	وان گناه اوست جبر و جور نیست
در چهی انداخت او خود را که من	در خور قعرش نمی‌یام رسن

مثنوی مولوی - دفتر اول - صفحه ۷۴ - سطر ۱۰

انسان حاصل می‌شود؟ آیا هر انسانی در وضعیت صفر می‌تواند ماهیت خود را بسازد؟ انسان در این مرحله برای «معماری ماهیت خود» به دو روش دست یافت؛ الف- از طریق معماری اجتماعی. ب- از طریق معماری فردی.

از این مرحله نظریه - تقدم ماهیت بر وجود- در آگزیستانسیالیست (و پس از نفی ماهیت قبلی که طبایع در انسان بود) وارد فرآیند جدیدی گردید که مطابق آن «تاریخ و اخلاق» به عنوان دو سیستم عامل وارد معماری انسان خلاق و آفریننده شد، که با تعاریف قبلی از انسان متفاوت بود؛ اول- انسان تاریخ دارد. دوم- انسان حیوان اخلاقی است. ما علاوه بر این که می‌گوئیم؛ انسان طبایع ندارد و تاریخ دارد- اصول دیگری مطرح می‌گردد مبنی بر این که؛ ما در دوره جدید اگر با - دوران تکوین فیکسیسمی- انسان وداع می‌کنیم و به - دوران ترانسفرمیسمی- انسان وارد می‌شویم، نگرش جدیدی در زیست‌شناسی تعریف می‌شود که انسان را بر پایه «تکامل تدریجی» تبیین می‌نماییم و با تاریخی دانستن ماهیت انسان تمام حوزه‌های «معماری فردی و چه اجتماعی» شامل تکامل تدریجی می‌گردد. بنا بر اصل «انسان طبیعت ندارد انسان تاریخ دارد» این حقیقت روشن می‌شود که؛ انسان دارای یک پروسس تکاملی، تدریجی، اکتسابی، اجتماعی و تطبیقی (نه در انطباق با محیط و مانند دیگر موجودات) می‌باشد که این پروسه از تکوین انسان تا حال و از حال تا آینده ادامه دارد.

معماری انسان در بعد فردی به موازات رویکرد آگزیستانسیالیستی در غرب دارای رویکرد اومانستی گردید که پایه گذار این نظریه - فویر باخ- می‌باشد، او نظریه - الیناسیون انسان- را از استادش هگل به ارث برد، فویر باخ اخلاق فردی و معماری اخلاق فردی انسان را بر پایه «من انسان» تبیین کرد، او معتقد بود که در هر فرد انسانی دو من وجود دارد، یکی من فضیلت‌ها و دیگری من رذیلت‌ها، از نظر فویر باخ انسان خود معمار ماهیت فردی خود می‌باشد اما در تبیین این من‌های خود «من فضیلت» و معماری آن را به خدا نسبت می‌دهد و به این دلیل الینه می‌شود، فویر باخ برعکس آنچه در تورات آمده معتقد است که؛ این خدا نیست که انسان را بر صورت خود آفریده است، و از زمانی که انسان بر پایه - من خدا را بر صورت خود آفریده است، و از زمانی که انسان بر پایه - من ارزشی و من فضیلتی- خود دست به خلق خدا زد و در مقابل خدای خود ساخته به سجده افتاد و به پرستش نشست «الینه» گردید و لذا تنها راه - ذالینه- او تکامل معرفت در انسان است تا خود در یابد که این فضیلت‌های خود ساخته به دست او است و نه آن خدای خود ساخته‌ای که در مقابل او به سجده می‌افتد.

## ۵ - اسلام آگزیستانسیالیستی - اسلام اسکولاستیکی:

ما بر مبنای تبیین فلسفی انسان (از پنج قرن قبل از میلاد تاکنون) شاهد دو فرآیند «معرفت انسانی» یا انسان‌شناسی قابل تفکیک از هم

## ۴ - انسان تاریخ دار:

انسان بعد از وداع با دوره خلقت جبری (دوران طبایع و فطرت و عالم ذر و...)، با این سوال مواجه گشت که؛ ماهیت اکتسابی چگونه برای



برای نمونه علت این که؛ دیوان حافظ در تاریخ ادبیات ما یک کتاب زنده می‌باشد و توده‌های ما به مدت شش صد سال که آن را مطالعه می‌کنند، احساس می‌کنند که حافظ با آن شخص هم کلام و هم صحبت شده و دردها و مشکلات او را مطرح می‌کند و حتی توان پیش بینی آینده او را دارد و لذا ارزش آن را در کنار قرآن قرار داده و با آن فال می‌گیرد و دانما از حافظ گره گشائی مشکلات خود را دارد! این تاثیر مربوط به ماهیت اگزیستانسیالیست در دیسکورس حافظ می‌باشد چراکه حافظ (برعکس سعدی که دارای دیسکورس اسکولاستیک است) بر پایه پراکسیس ماهیت ساز و وجودساز خودش این غزل‌ها و این دیوان را به نگارش در آورده است، او به موازات هر غزلی که می‌سرورد به ماهیت خود شکل می‌داد و توسط آن ابیات خود را «حافظتر» می‌کرد! غزل‌های حافظ حاصل پراکسیس حافظ بوده است و ما می‌توانیم بگوییم که؛ حافظ قبل از غزل «الا یا ایها ساقی» با حافظ بعد از این غزل متفاوت بوده است و این موضوع همان حقیقتی است که ابن خلدون (عبدالرحمن ابن خلدون تونسی اسلام شناس و جامعه شناس و فیلسوف و مورخ و حقوقدان بزرگ قرن هشتم اسلام) در مقدمه - تاریخ العبر- خود در باب رابطه پیامبر و قرآن مطرح می‌کند و معتقد است که؛ پیامبر اسلام به موازات سیر نزول آیات قرآن پیامبر تر می‌شد، و علامه محمد اقبال لاهوری می‌گوید که؛ پیامبر اسلام با آیات قرآن پراکسیس باطنی داشت و آیات قرآن به صورت یک بسته آماده (مانند موسی و عیسی و...) بر او نازل نمی‌شد. از دیدگاه ابن خلدون؛ محمد مکه با محمد در مدینه کاملاً متفاوت می‌باشد، او باور داشت که حتی آیات قرآن در مکه با آیات قرآن در مدینه کاملاً متفاوت می‌باشد و به موازات تکامل محمد در بستر عمل و پراکسیس با آیات قرآن - هم پراکسیس محمد تکامل می‌یافت و هم آیات قرآن سیر تکاملی خود را طی می‌کرده است- او نتیجه می‌گیرد که؛ قرآن یک کتاب اگزیستانسیالیستی می‌باشد و دلیل زنده ماندن همیشه آن (منهای بعد تاریخی آن که در درس‌های گذشته اسلام شناسی مطرح شد) در ماهیت اگزیستانسیالیستی بودن این کتاب می‌باشد (برعکس تورات و انجیل بر پایه یک سلسله اصول و عقاید و اخلاق کلی و مجرد و عام و یک طرفه)، محمد با تک تک آیات قرآن پراکسیس وجودی داشته است و آیات قرآن را در اوج پراکسیس وجودی خود حاصل می‌کرده است؟<sup>۲</sup> و همین امر باعث گردید تا امروز و پس از چهارده قرن وقتی یک فرد عامی آفریقائی این کتاب را می‌خواند (و دور از خروارها رنگ و لعاب فلاسفه و مفسرین و متکلمین و فقها و عرفا و... که بر قرآن محمد بسته‌اند) احساس می‌کند که این کتاب هم اکنون بر او نازل شده و هم اکنون پاسخ گوی دردهای او می‌باشد و هم اکنون در حال صحبت کردن با او می‌باشد. بینش اگزیستانسیالیست قرآن مینا و پایه اگزیستانسیالیست در اسلام گردید زیرا هر آنچه که در قرآن آمده (مبانی اولیه

فرآیند اول- انسان شناسی اسکولاستیک نامیده می‌شود؛ که بیش از دو هزار سال بر اندیشه بشر حکومت می‌کرد و معتقد بود «انسان دارای ماهیت مقدم بر وجود» می‌باشد که این ماهیت به صورت ذاتی و غیر اکتسابی به صورت - طبایع- در سرشت و فطرت انسان وجود دارد و هنگام تولد با انسان فعال می‌گردد!

فرآیند دوم- انسان شناسی اگزیستانسیالیستی است؛ که معتقد به «تاخر ماهیت بر وجود» است. این دکترین معتقد است که انسان معمار ماهیت خود است و ماهیت او از پیش بر انسان دیکته نشده و او معمار و خالق آن در این جهان می‌باشد، و با توجه به این اصل هر فرد در «معماری ماهیت خود» دارای خود ویژگی‌های مختص به خود می‌شود که باعث می‌گردد تا هر شخص دارای ماهیت خود شود که قطعاً با ماهیت دیگر انسان‌ها متفاوت خواهد بود و حتی دو ماهیت ساخته بشر در تاریخ و جهان مثل هم نمی‌باشند!

لذا مشاهده می‌گردد که فلسفه در این دکترین (که ماهیت کنکریت و مشخص انسان می‌باشد)، با فلسفه در دکترین اسکولاستیک متفاوت می‌باشد، در نظریه فلسفی اسکولاستیک از انسان و جهان و خدا و وجود و... تبیین عام و کلی صورت می‌گیرد که در دیدگاه اگزیستانسیالیست ما نمی‌توانیم به صورت عام از مقولات فوق تبیین ارائه دهیم و هر کس که به تبیین عام فلسفی اقدام نماید به عنوان بیان فلسفی همان فرد (یا فیلسوف) تلقی می‌گردد که او بر پایه خود ویژگی‌های شخصی به تبیین آن امور مبادرت ورزیده است؛ لذا انسان‌ها در رویکرد اگزیستانسیالیست معمار ماهیت خود می‌باشند و بر پایه این معماری از ماهیت خود به وجود خود شکل می‌دهند. پس او دارای نقشه قبلی در ذات و سرشت خود نیست و در زمان تولد «در وضعیت صفر» قرار دارد که این امر باعث می‌گردد تا هر کس بر پایه پراکسیس خودش ماهیت و در نتیجه وجود خودش را بسازد. از نظر ما رابطه وجود و ماهیت در مقایسه با شخصیت افراد در تاریخ و جهان مثل هم نمی‌باشد، چراکه پراکسیس انتخابی و اختیاری هیچ دو فردی در جهان مثل هم نیست و به همین علت در دکترین اگزیستانسیالیستی ما شاهد تنوع پراکسیس و ماهیت و وجود انسان‌ها هستیم که بینش فلسفی اسکولاستیک (با تبیین عام و کلی از انسان) فاقد آن است. بر پایه دکترین انسان اگزیستانسیالیست؛ هر فرد در زمینه خلق ماهیت و وجود خودش در بستر پراکسیس اختیاری و انتخابی قرار دارد که تنها می‌تواند فلسفه کنکریت و مشخص خودش را بنویسد، لذا رابطه انسان با جهان و وجود و خودش در این نظریه یک رابطه بازیگرانه می‌باشد (برعکس دکترین اسکولاستیک که یک رابطه تماشاگر و یک طرفه جبری بود) و چنان که نیلز بوهر می‌گوید؛ ما در نمایش نامه بزرگ وجود هم بازیگر و هم تماشاگر هستیم. رابطه بازیگرانه باعث می‌گردد که هر کس فلسفه را بر پایه معماری ماهیت

۲. به همین دلیل دیسکورس قرآن با دیسکورس سخنان خود پیامبر اسلام و دیسکورس احادیث قدسی که توسط همین پیامبر مطرح می‌شده است کاملاً متفاوت می‌باشد، البته باز هم تاکید می‌کنیم که دلیل این تفاوت را عبدالرحمن ابن خلدون به خوبی در مقدمه کتاب تاریخ خود مطرح می‌کند و آن را در بحث تکامل وجودی پیامبر اسلام و آیات قرآنی تبیین می‌نماید.

۱. این دیدگاه معتقد بود که ماهیت انسان به صورت ذاتی و جبری و به شکل بالقوه و بالفعل در سرشت انسان وجود دارد و انسان در ساختن آن هیچ گونه اختیار و آزادی ندارد و موظف است در چارچوب آن به خود شکل دهد و خروج انسان از آن کادر جبری به عنوان انحراف انسان تلقی می‌گردد.

تمامی مقولات انسان شناسی و جامعه شناسی و تاریخ شناسی و هستی شناسی و خدانشناسی و... به اسلام ماهیت داده است، بنا بر این مبانی دینی (از کلام پیامبر اسلام گرفته تا روایات و احادیث بزرگان اسلام و اندیشه‌های نظریه پردازان بعدی مسلمان یا غیر مسلمان) زمانی با ارزش است که در تطابق با همان مبانی قرآن مطرح گردد. حدیث «**اذا جانکم انی حدیث فاتاه الی کتاب الله فما وافقه فاقبلوه و ما خالفه فصر به علی الجدار**» - به معنی این که؛ هر وقت حدیث یا روایتی از ما به شما رسید آن را در ترازوی قرآن قرار دهید در صورتی که با قرآن مطابقت کرد آن را قبول کنید و در صورت مخالفت آن با قرآن آن را به دیوار زیند یا به دور بیاندازید.» که این نظر حکایت از مبنا بودن قرآن در مقابل دیگر مبانی دینی فوق دارد.

بنابراین به موازات اگزستانسالیستی شدن قرآن، انسان در قرآن اگزستانسالیست گردید، هم چنین که مقوله اخلاق در قرآن اگزستانسالیستی گردید و اساسا انسان در قرآن و در بینش محمد تعریف جدیدی پیدا کرد که با تعاریف فلاسفه و متکلمین و عرفا و... قبلی در تاریخ متفاوت می‌باشد؛ زیرا تا قبل از قرآن و پیامبر اسلام تعریف از انسان با اندیشه طبایعی اسکولاستیک انجام می‌گرفت اما اولین مکتب در تاریخ بشر که از انسان تعریف اگزستانسالیستی کرد و او را فارغ از طبایع ذاتی و غیر اکتسابی دانست مکتب قرآن و محمد بود. این مکتب انسان را «حیوانی معرفی کرد که تاریخ دارد» چرا که انسان بدون ماهیت به دنیا می‌آید و ماهیت خویش را می‌سازد و بر این مبنا ما می‌گوئیم که؛ «ماهیت انسان موخر بر وجود او است» که بر اساس این نظر در اسلام و قرآن مقولات «معاد و قیامت» مطرح می‌گردد. معاد و قیامت در قرآن و اسلام چیزی نیست جز «مادیت یافتن ماهیت خود ساخته انسان» زیرا انسانی که در قرآن مطرح می‌شود؛ محصول یک دیالکتیک وجودی ما بین روح خدا و لجن متعفن می‌باشد که با اراده و اختیار و آفرینندگی خود انسان ساخته می‌شود! اخلاقی که قرآن و اسلام در شکل لباس تقوا مطرح می‌کند (مثل اخلاق اسکولاستیکی یک سلسله معیارهای از پیش ساخته شده نیست، بلکه) یک پراکسیس وجودی است که هر فردی از انسان و یا هر جامعه از انسان‌ها باید آن را تجربه کند. بنا بر این ما بر پایه انسان اسکولاستیکی نمی‌توانیم مبانی اعتقادی (معاد، اخلاق، نبوت، توحید و عدالت در قرآن) قابل فهمی داشته باشیم. آنچه که ما می‌توانیم در تعریف انسان اگزستانسالیستی قرآن محور بندی کنیم عبارتند از؛

الف - تعریف انسان در قرآن می‌آید که؛ انسان حیوانی (نه مانند دیدگاه اول که می‌گفت انسان حیوانی است ناطق یا حیوانی است اجتماعی و... بلکه) است آفریننده و مختار و دارای اراده و تکامل جو که خودش ماهیت خودش را می‌سازد.

ب - قرآن برپایه تبیین فلسفی فوق از انسان توانست در تاریخ بشر یک انقلاب کپرنیکی ایجاد کند زیرا با «نفی طبایع ذاتی» انسان جبری اسکولاستیک را بدل به «انسان خلاق و آفریننده کرد» که خود این انسان «معمار ماهیت خود» می‌باشد.

ج - قرآن بر پایه اصل؛ انسان آزاد و انتخاب گر و با اراده و خلاق و آفریننده که خود معمار ماهیت خویش می‌باشد<sup>۳</sup>، عوامل تکوینی آن را

۳. قرآن در مورد انسان معتقد به ماهیت موخر بر وجود است و هم برای اجتماع

در یک ماهیت دو گانه انسانی- اجتماعی تجلی می‌دهد که عبارت است از؛ اول- ماهیت اجتماعی انسان که در چارچوب تاریخ تبیین می‌گردد. دوم- ماهیت فردی که انسان را در چارچوب اخلاق تعریف می‌نماید<sup>۴</sup>.

د - در مکتب قرآن تا زمانی که ما به «انسان اگزستانسالیست» اعتقاد نداشته باشیم امکان طرح اخلاق (یا لباس تقوی) برای انسان وجود ندارد اما مشاهده گردید که؛ بر پایه - انسان طبایعی- صحبت از اخلاق امری زائد و نظری می‌باشد و به این دلیل است که هنوز بعد از صدها سال در جوامع مسلمان اخلاق به عنوان یک موضوع نظری و اسکولاستیک مطرح است و تا کنون با این همه کتاب که در باب اخلاق نوشته شده است عامل فونکسیون فردی و اجتماعی در میان مسلمانان نشده است.

و - برای همین بعد از آن که قرآن برای اولین بار به تبیین اگزستانسالیستی انسان پرداخت موضوع اخلاق (لباس تقوی) برای انسان به عنوان یک ضرورت حیاتی و به صورت «پراکسیس وجودی» مطرح گردید چرا که اگر انسان اگزستانسالیستی موضوع اخلاق نباشد، طرح - اخلاق- در قرآن منتفی بود.

ز - قرآن بر پایه تبیین اگزستانسالیستی با تاکید بر «انسان تاریخی» معتقد به تکامل تدریجی در عرصه‌های مختلف برای انسان گردید و لذا انسان را «حیوانی تکامل جو» معرفی کرد.

ح - اگر بشر تا کنون نتوانسته است یک تعریف کامل و جامع از انسان ارائه دهد این علت در ماهیت «انسان تاریخی» نهفته است<sup>۵</sup> و انسان دارای تاریخ یعنی «انسان دائما در حال شدن» می‌باشد و این شدن مداوم و پیوسته او به صورت تدریجی صورت می‌گیرد و «شدن تدریجی انسان» باعث می‌گردد تا «تکامل دائمی در وجود او» شکل بگیرد که پارامترهای سه گانه «شدن و شدن تدریجی و تکاملی ناشی از شدن تدریجی» مانع از آن می‌شود تا ما در تبیین انسان بخواهیم دست به تعریف ثابت و کلی از او بزنیم. زیرا به مجرد تبیین انسان، او کامل‌تر شده و با تکامل خود تعریف جدیدی پیدا کرده است که تعریف قبلی ما را نقص یا نقض می‌کند و همین امر باعث می‌شود که تعریف انسان در زبان قرآن (و هر چند ناقص) متفاوت باشد که می‌گوید؛

انسانی معتقد به ماهیت موخر بر وجود است.

۴. اشاره به کلام پیامبر اسلام که امام محمد غزالی نیز در کتاب احیاء العلوم می‌گوید؛ محمد فرمود؛ «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یا در کتاب صاحب وسایل الشیعه می‌نویسد که؛ محمد فرمود؛ «علیکم بمکارم الاخلاق» من برای تمام کردن اخلاق مکرمتمی بشریت آمدم.

۵. ولذا ما بر پایه فلسفه قدیم (ارسطو و افلاطون) و فلاسفه مسلمان (از فارابی و ابن سینا و سهروردی گرفته تا میرداماد و ملاصدرا و ملاحادی سبزواری و حتی تا این عصر اندیشه علامه طباطبائی و مرتضی مطهری و...)، که همگی به نحوی معتقد بودند انسان طبایعی دارد که «به صورت ذاتی و نه اکتسابی» در سرشت او می‌باشد که نتیجه تعاریف فیکس و ثابت از انسان عبارت بود از؛ انسان حیوانی است ناطق، انسان حیوانی ضاحک است، یا انسان حیوانی اجتماعی و... می‌باشد! بر عکس فلاسفه یونان و مسلمان که ذکر آن رفت قرآن معتقد است که؛ «انسان طبیعت ندارد او تاریخ دارد» که این فرایند از معرفت شناسی انسان باعث گردید تا قرآن پارادیمی جدید در پروسس انسان شناسی بوجود آورد که منجر به یک انقلاب کپرنیکی در عرصه تاریخ انسان شناسی گردد، زیرا به مجرد این که ما بگوئیم «انسان دارای تاریخ می‌باشد» دیگر نمی‌توانیم مانند فلاسفه فوق و بر حسب - خصوصیات و جوهر و طبایع ثابت وجودی و ذاتی و بالفطره انسان- برای او یک تعریف کلی و مجرد عرضه نماییم!



انسان چون تاریخ دارد پس دارای طبیعت ثابت ذاتی نیست تا ما او را تعریف کلی و مجرد کنیم. بنا بر این هر تعریفی که خارج از کادر فوق از انسان انجام دهیم به معنای قرار دادن او در یک چارچوب و سیستم بسته است که طبیعتا نخستین نقض کننده همان سیستم «انسان در حال شدن» می‌باشد که اساسا تعریف پذیر نیست و آن کادر و سیستم بسته را خود تغییر می‌دهد.

## جمع‌بندی از مطالب این مقاله عبارت است از:

۱ - ما می‌توانیم مطابق اندیشه فلاسفه یونان و فلاسفه جدید غرب (تا دکارت و کانت) و فلاسفه مسلمان که پیرو آن اندیشه هستند؛ بر پایه اصل - طبایع ثابت- خصلت‌ها و خصوصیت‌های انسان را تعریف کنیم.

۲ - از زمانی که بشریت در یافت انسان (برعکس آنچه فلاسفه قدیم و جدید و مسلمان و عارف و فقیه و متکلم و مسیحی و غیر مسیحی معتقد هستند) دارای طبیعت یا طبایع ثابت غیر اکتسابی و ذاتی بالفطره نمی‌باشد، بلکه دارای تاریخ است؛ پارادایم جدیدی از حیات بشریت آغاز گردید.

۳ - تفکر «انسان تاریخی» باعث گردید تا او موجودی پیوسته در حال شدن معنی شود که «شدن دائمی و پیوسته» انسان باعث شد تا او تعریف پذیر نباشد. اگر ما هر تعریف ثابتی از انسان انجام دهیم او در آن حصار به بند گرفته‌ایم، ولی نباید فراموش کرد که انسان در حال تحول و تکامل زندان شکن این زندان خود می‌باشد.

۴ - تعریفی که ما می‌توانیم از انسان ارائه دهیم (هر چند غلط و ناقص) این که؛ انسان موجودی است که طبایع و طبیعت ندارد بلکه تاریخ دارد.

۵ - ما اگر قبول کردیم که انسان طبیعت ندارد بلکه او «انسان تاریخی» است نظریه - انسان ماهیتی مقدم بر وجود- دارد اصالت خود را از دست می‌دهد چرا که هر ماهیتی که برای انسان قائل شویم و بر حسب او انسان را تعریف بکنیم این وجود که خود در حال شدن و تکامل است، ماهیت جدیدی را کسب می‌کند و ماهیت گذشته خود را به صورت دیالکتیکی نفی می‌نماید.

۶ - از زمانی که بشر در یافت «انسان طبایع ثابت یا ماهیت مقدم بر وجود» ندارد که ذاتی او باشد تا بر پایه آن تعریف گردد، انسان موجودی گردید که دائما در حال شدن می‌باشد و همین شدن دائمی و تدریجی که در وجود او سیلان داشت او را تاریخی کرد و او در حوزه «شدن پیوسته انسان» هم بازیگر می‌باشد و هم تماشاگر که این مهم باعث گردید تا برای بشر ظرف و موضوعی که انسان در آن تجلی می‌یابد به صورت یک پرسش معرفت شناسانه درآید و آن این که؛ آیا انسان در فرد تجلی می‌کند یا در جامعه؟

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسام آرزوست

گفتند یافت مینشود جسته‌ایم ما گفت آنک یافت مینشود آم آرزوست

دیوان شمس مولوی - غزل شماره ۴۴۱ - صفحه ۲۰۳ - سطر ۱۵

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت زیگانه تما می‌کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا می‌کرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تائید نظر حل معما می‌کرد

دیدمش خرم و خوش دل قدحی باده بدست و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد

گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم گفت آن روز که این گنبد مینا می‌کرد

دیوان حافظ - چاپ دکتر یحیی قریب - صفحه ۸۶

در این رابطه بود که عده‌ائی مانند عرفا برای پاسخ به ظرف «فرد یا جامعه» انسان را بر پایه کشتن نفس و درون فرد تبیین می‌کردند.

ای شهان کشتیم ما خصم برون ماند خصمی زان به تر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست

چونک واگشتیم زبیکار برون روی آوردم به بیکار درون

سهل شیری دان که صفاها بشکند شیر آن را دان که خود بشکند

مثنوی مولوی - دفتر اول - صفحه ۷۱ - سطر ۷

عده‌ائی مانند فلاسفه بر پایه ذهن انسان را تبیین می‌کردند «الانسان عالم عقليا مضاهيا للعالم العینی» و عده‌ائی مانند ژان ژاک روسو انسان را در قالب فرد بدوی و وحشی بدون تمدن و بدون جامعه که دارای زیست اولیه است تبیین می‌کرد و عده‌ائی مانند دورکهم انسان را در حل شدگی مطلق فرد در جامعه تبیین می‌نماید و عده‌ائی مانند هایدگر انسان را در من حقیقی مشترک در تمام انسان‌ها تبیین می‌کنند.<sup>۶</sup>

دگر کردی سوال از من که من چیست؟ مرا از من خبر کن تا که من کیست؟

چو هست مطلق آمد در اشارت به لفظ من کنند از وی عبارت

حقیقت کز تعین شد معین تو او را در عبارت گفته‌ائی من

من تو عارض ذات وجودیم مشبک‌های مشکات وجودیم

همه یک نور دان اشباح و ارواح گه از اینه پیدا گه زمصباح

به لفظ من نه انسانست مخصوص که تا گونی بدان جانست مخصوص

یکی ره بر تز از کون و مکان شو جهان بگذار و خود در خود جهان شو

تو آن جمعی که عین وحدت آمد تو آن واحد که عین کثرت آمد

شیخ محمود شبستری - گلشن راز - صفحه ۴۵

۷ - به این دلیل که مقوله اخلاق تنها در رابطه با انسان مطرح است «تخلقوا به اخلاق الله» لذا تا زمانی که انسان را نشناسیم امکان شناخت و معرفت اخلاق برای ما وجود ندارد، و ما بر حسب نوع شناخت از هر انسان می‌توانیم تعریف خاصی از اخلاق ارائه دهیم. ♦

والسلام

۶. از نظر هایدگر هر فردی داری دو من می‌باشد؛ یکی من مجازی که خود فرد است و آن توسط خصلت‌ها و خصوصیات‌های طبقاتی و اجتماعی و تاریخی و اخلاقی فرد حاصل می‌شود، دوم من حقیقی فرد است (که برعکس من مجازی فرد) که در همه افراد صورت متنوع و کنکریت دارد. من حقیقی در همه افراد صورت واحد و مشترک پیدا می‌کند و از نظر هایدگر انسان عبارت است از همین من حقیقی مشترک در همه انسانها.

## تنها معجزه

۴

## پیامبر اسلام، قرآن است

طرز نگرش خاص نسبت به امور و اشیاء دارد که کاملاً دور از دسترس مردمانی است که به فرهنگ دیگری تعلق دارند...» (اقبال لاهوری - کتاب بازسازی فکر دینی - صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵ - سطر ۱۱).

«اشپنگلر روح فرهنگ اسلامی را مجوسی می‌داند و روح فرهنگ اروپائی را ضد یونانی...» (همان - سطر ۱۹)

«من در این سخنرانی‌ها کوشیدم تا این مطلب را ثابت کنم که اندیشه ضد یونانی جهان جدید در حقیقت ناشی از طغیان و عصیان اندیشه اسلامی در برابر اندیشه یونانی بوده است...» (همان - سطر ۲۱)

«مقصود اشپنگلر از فرهنگ مجوسی «فرهنگ مشترکی» است که وی گروه دین‌های مجوسی یعنی - دین یهود و دین کلدانیان قدیم و مسیحیت نخستین و دین زرتشتی و دین اسلام - می‌داند و من منکر آن نیستم که یک قشر مجوسی بر روی اسلام روئیده است «در واقع غرض اصلی من در این سخنرانی‌ها آن بود که روح اسلام را عاری از پوشش مجوسی آن که به عقیده من سبب گمراهی اشپنگلر شده است آشکار کنم...» (همان - صفحه ۱۶۵ - سطر ۸)

«به گفته اشپنگلر هسته تعلیمات پیغمبران مجوسانه است. یک خدا - خواه به نام یهوه و خواه به نام اهورا مزدا و خواه به نام مزدک و بعل - اصل نیکی است و همه خدایان دیگر یا ناتواند یا بد. معتقدین به ادیان فوق به ظهور منجی در آینده باور دارند... و در هر مکان «ظهور منجی» در آینده به صورت خاصی پیدا شده است. موضوع انتظار یا «ظهور منجی در آینده» اندیشه اساسی دین مجوسانه را تشکیل می‌دهد، اندیشه انتظار «ظهور منجی» مبارزه تاریخی جهانی میان خیر و شر را نمایش می‌دهد و متضمن این نظر است که در دوره میانه (تاریخ) شر غلبه دارد اما در روز داورى پیروزی با خیر خواهد بود. داشتن چنین نظری در باره اسلام آشکارا مبتنی بر سوء فهم حقیقت اسلام است! مسئله‌ای که باید به آن توجه شود؛ در دین مجوسی وجود خدایان باطل پذیرفته بود منتها آن خدایان را پرستش نمی‌کردند. اما اسلام اساساً منکر وجود خدایان باطل است. از این لحاظ اشپنگلر توفیق نیافته است که ارزش فرهنگی اندیشه ختم رسالت را در اسلام دریابد» (همان - صفحه ۱۶۶ - سطر ۳)

## ن - توحید ربوبیت، ملوکیت و الوهیت در قرآن؛

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - او خدائی است که هم آغاز و هم انجام وجود در ید قدرت او می‌باشد و انجام آن برای او آسان‌تر از آغازش است، زیرا توحید در اشکال مختلف آن در بستر وجود همه آینه انعکاس توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید ملوکیت حضرت احدیت می‌باشد» (سوره روم - آیه ۲۷).

قرآن پس از جمع‌بندی (از آیات قبل در سه آیه ۲۴ و ۲۵ و ۲۶)، به تبیین این حقیقت می‌پردازد که اصل قیامت و تبلور اعمال انسان مولود و میوه‌ای از توحید طبیعی و توحید اجتماعی و توحید انسانی و توحید تاریخی است و مینا و زیربنای توحید طبیعی و اجتماعی و تاریخی و انسانی «توحید الهی» است. در این آیه پس از تفکیک - توحید وجودی به توحید اجتماعی و توحید تاریخی و توحید طبیعی و توحید انسانی - به تفکیک انواع توحید الهی نیز می‌پردازد و آن را در سه چهره «توحید الوهیت، توحید ربوبیت و توحید ملوکیت» معرفی می‌کند، لذا قرآن با آیه؛ «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» از توحید ربوبیت پروردگار شروع می‌کند و تکوین وجود را در بستر پروسس تکامل از آغاز تا انجام و در طول میلیون‌ها سال را در چارچوب این ربوبیت تبیین می‌نماید، به عبارت دیگر جهان و جامعه و تاریخ بدون قانونمندی و دارای حرکت تصادفی و خود به خودی نبود و خلقت انسان دفعی به وجود نیامده است! و تبیین ملائکه به صورت موجودات مادی (نه قوای قانونمند هستی) و تبیین شیطان به صورت قدرتی در جهان (نه قوای نفسانی درونی هر فرد انسانی) که از نظر ما همان عینک «مجوسی‌گری» است که علامه اقبال لاهوری مطرح کرده‌اند؛ او در تحلیل نظرات اشپنگلر عنوان می‌کند که؛ «مدعای اصلی اشپنگلر این است که هر فرهنگی یک سازواره خاص است و هیچ نقطه تماسی با فرهنگ‌های دیگری که از لحاظ تاریخ نسبت به آن مقدم یا موخر است ندارد، به گفته اشپنگلر هر فرهنگ و تمدنی

شما را به خدا سوگند این کلام حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری را بارها و بارها بخوانید تا آن را به حافظه بسپارید! حال شاید به ما این حق را بدهید که ریشه تمامی اسلام‌های شفاعتی و روایتی و ولایتی و فقهانی و زیارتی در - اسلام مجوسانه- نهفته است، اقبال در این باره می‌گوید؛ تا زمانی که دامن خود را از اسلام مجوسی پاک نکنیم اسلام قرآنی و اسلام محمدی (و اسلام علوی و اسلام حسینی) را نمی‌توانیم جایگزین اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی بکنیم. تمام درد اقبال در همین چند سطر فوق خلاصه می‌شود! بنابراین ما تنها با طرح «اسلام قرآنی و توحید قرآنی» می‌توانیم دامن هزار ساله خود را از شر - اسلام مجوسانه- پاک کنیم. سوره روم تلاش قرآن است برای رهایی و پالایش اسلام از دامن ادیان مجوسانه قبل از خود؛ مانند ادیان مجوسانه تحریف شده یهود و مسیحیت و زرتشت.

## س - توحید ملوکیت از نظر قرآن؛

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - خداوند در اینجا مثالی برای شما می‌زند که از خود شما اخذ شده است، آیا می‌ترسید در آنچه که شما مالک آن هستید مملوک‌های شما در تصرف مال شما استبداد به خرج دهند و مثل خودتان در مالتان تصرف کنند؟ البته بدون اجازه از شما!» (سوره روم- آیه ۲۸). پس از این که قرآن در آیه قبل به تفکیک و تبیین «توحید ربوبیت» الهی پرداخت، در این آیه به تفکیک و تبیین «توحید ملوکیت» می‌پردازد؛ و به آن‌ها برای تفهیم موضوع از خود جامعه طبقاتی قریش مکه در عربستان مثال می‌زند، به عنوان نمونه قرآن برای مردم مطرح می‌کند؛ اگر مملوک شما توانایی شرکت در مال شما را ندارند چگونه شما می‌توانید در مالکیت با خداوند شریک باشید؟ قرآن با این مثال که به صورت استفهام انکاری مطرح می‌شود به تبیین توحید ملوکیت پرداخت و پر واضح است که جواب به سوال قرآن منفی است و «توحید ملوکیت در چارچوب توحید الوهیت و توحید ربوبیت» شکل می‌گیرد.

## ع - صف بندی شرک از نظر قرآن؛

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ- این مشرکین، شرک خود را نسبت به توحید الهی بر اساس تعقل بنا نکرده‌اند بلکه از هواهای خود پیروی کردند بدون اینکه علمی داشته باشند، در نتیجه خداوند به کيفر ظلمی که کردند آنان را گمراه کرد و لذا دیگر هیچ راهنمایی که آنان را هدایت بکند و هیچ یآوری که ایشان را یاری بکند ندارند.» (سوره روم- آیه ۲۹) حال قرآن در این آیه پس از اینکه به تبیین و تفکیک توحید وجودی و توحید الهی پرداخت و

تمامی این مبانی توحیدی را با بیان «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و «لِلْعَالَمِينَ» و «لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ» و «لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» و... مولود آگاهی و شناخت انسان دانست، به صف بندی اجتماعی و سیاسی و تاریخی جریانی می‌پردازد که در مقابل توحید قرار دارد؛ و در این رابطه قرآن همیشه از مشرکین و کافرین در مورد صف بندی اجتماعی و سیاسی و تاریخی یاد می‌کند که در این آیه نیز صف بندی خود را به نام مشرکین یاد کرده است و علت شرک آن‌ها را - جهل و پیروی ایشان از هواهای نفسانی- می‌داند. به عبارت دیگر قرآن در این سوره از یک طرف گرایش به توحید را معلول آگاهی و علم و شناخت می‌داند، و از طرف دیگر گرایش به شرک را معلول جهل و نادانی و پیروی از هواهای نفسانی می‌داند.

## ف - فونکسیون عملی توحید از نظر قرآن؛

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - مَنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - پس ای پیامبر روی خودت را به سوی دین حنیف کن چراکه این دین مطابق ساختار وجود بر پا شده است همان ساختار وجودی که انسان هم در چارچوب آن تکوین پیدا کرده است- این است دین قیم گرچه بسیاری از مردم نسبت به این امر جاهل می‌باشند، پس به این توحید روی آورید و تقوا پیشه کنید و خود را در پیوند با آن قرار دهید تا از مشرکین (آنان که گفته شد) نباشید» (سوره روم- آیه ۳۰ و ۳۱).

در اول آیه ۳۰ «فَأَقِمْ» به «فَاء» نتیجه می‌شود که نشان می‌دهد قرآن می‌خواهد یک نتیجه عملی و یا بهتر است بگوئیم یک پیام عملی از تمامی آیات ۲۹ گانه گذشته تا اینجا به مخاطب بدهد که آن پیام و نتیجه این است که؛ وقتی برای شما ثابت شد که جامعه، تاریخ، و طبیعت و انسان از نظر قرآن قانونمند است و وقتی ثابت شد که؛ توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحید ملوکیت از نظر این کتاب بر ذات احدیت پروردگار حاکم می‌باشد، و وقتی فهمیدید که؛ تمامی مبانی این کتاب در راستای همان توحید وجودی جهان و تاریخ و اجتماع و انسان استوار می‌باشد، و وقتی فهمیدید که؛ شرک نه در عرصه وجود و نه در عرصه الهی راهی جهت عرض اندام ندارد، پس به سوی این دین که در چارچوب همان «توحید وجودی و توحید الهی» تکوین پیدا کرده است روی بیاورید، آنچنان که موسی خطاب به فرعون گفت؛ «قَالَ رَبِّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى - پروردگار ما کسی است که نخست خلقت هر چیزی را به آن چیز داد و سپس او را هدایت کرد» (سوره طه- آیه ۵۰).

و قرآن می‌فرماید «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى - وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى - آن خدائی که خلق کرد و سپس این مخلوق را در بستر پیروسی تکامل رشد داد و به تقدیر وجودی خود رسانید و سپس به هدایت آن پرداخت»



بنابراین مطابق این دو آیه هدایت دین برای انسان که مولود تطبیقی پروسس تکامل می‌باشد، در ادامه همان نظام قانونمند طبیعی در هستی است، چنانکه حضرت علامه محمد اقبال لاهوری مطرح می‌کند که؛

«دین دستگاهی از حقایق کلی است که چون صادقانه آن را بپذیرند و به صورت صحیح فهم کنند اثر تغییر شخصیت و اخلاق از آن آشکار می‌شود... لذا از آنجا که تغییر شکل دادن و رهبری حیات درونی و بیرونی آدمی هدف اساسی دین است با کمال وضوح معلوم می‌شود که آن حقایق کلی که دین آن‌ها را مجسم می‌سازد نباید نامعین و استقرار نیافته بماند، زیرا هیچ کس نمی‌خواهد که پایه عمل خود را بر اصل اخلاقی مشکوکی قرار دهد. حقیقت این است که دین از لحاظ وظیفه‌ای که بر عهده دارد حتی بیش از جزییات علمی نیازمند آن است که اصول اولیه‌اش بر بنیانی عقلانی بنا شده باشد... دین چیزی نیست که بتوان آن را با یکی از شاخه‌های علم مقایسه کرد، نه فکر مجرد است و نه احساس مجرد و نه عمل مجرد، دین بیان و تعبیری از تمام وجود آدمی است... غزالی دین را بر پایه شک فلسفی بنا نهاد و این خود برای دین بنیان نا ایمی است که کاملاً با روح قرآن سازگار نیست... اشاعره تنها مدافعین دین با سلاح منطق یونانی بودند... معتزله به دین همچون مجموعه‌ای از معتقدات باور داشت و لذا دین را تنها دستگاهی از تصورات منطقی می‌دانستند که به اتخاذ وضعی منفی می‌انجامد و لذا از درک این مطلب عاجز ماندند که - استقلال کامل معرفت از تجربه عینی- امکان ناپذیر است» (اقبال لاهوری- کتاب بازسازی فکر دینی- صفحه ۴- سطر ۷ و صفحه پنجم سطور ۳ تا ۱۸).

ما در این آیه شاهد جمع‌بندی از آیات قبل نیز می‌باشیم؛ موضوع محوری در سوره روم که پیامبر اسلام بر پایه آن دیگر آیات مختلف را تدوین نموده است «توحید» می‌باشد که در اشکال مختلف آن مطرح گردیده است. اعم از «توحید در طبیعت و توحید اجتماعی و توحید تاریخی (یا قانونمند بودن جامعه و تاریخ) و توحید انسانی (یا پیوند ارگانیک فرد انسان با طبیعت و تاریخ و اجتماع) وجود دارد که ما این چهار بخش از توحید را تحت عنوان «توحید وجودی (یا توحید در وجود و جهان) مطرح کردیم و در کنار آن به تفکیک شاخه‌های توحید الهی پرداختیم و در تعریف شاخه‌های توحید الهی ما آن را در سه بخش تقسیم کردیم که؛ عبارت هستند از؛ توحید ربوبیت یا «رَبِّ النَّاسِ» - توحید ملوکیت یا «مَلِكِ النَّاسِ» و توحید الوهیت یا «إِلَهِ النَّاسِ».

قرآن پس از این که توحید را در شکل ارگانیک و وجودی آن مطرح کرد در مقابل آن به تبیین شرک به عنوان حرکتی در مقابل توحید می‌پردازد، و در این رابطه در برابر هر حرکت توحیدی یک صف بندی از شرک را مطرح می‌کند که عبارتند از؛ صف شرک انسانی و صف شرک اجتماعی و صف شرک تاریخی؛ و سپس به نفی صف بندی شرک در

برابر صف توحید می‌پردازد، و در ادامه آن قرآن به پیامبر امر می‌کند که؛ حال به چنین توحیدی در اشکال آن روی بیافکن؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» زیرا توحید در کانتکس ساختار متحد تمامی ارکان وجود - از گذشته و حال و تا آینده- قرار دارد.

گرچه در آیه ۳۰ خطاب قرآن به پیامبر می‌باشد اما در آیه ۳۱ مخاطب قرآن همه انسان‌ها در همه تاریخ و جوامع است، لذا ما با پیوند تفسیر آیه ۳۱ به آیه ۳۰ می‌توانیم نتیجه گیری کنیم که اگر مخاطب آیه ۳۰ شخص پیامبر است در آیه ۳۱ این نتیجه گیری را می‌توانیم به همه بشریت (همه جوامع و تاریخ) تعمیم دهیم یعنی می‌گوید؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا اِنْتِ وَ مِنْ مَعَكَ مَنِيبِينَ اِلَى اللّٰهِ - روی به سوی توحید وجودی و الهی کن - تو و هر که با تو است، در حالی که به سوی خدا بازگشت کرده‌اید و تقوا پیشه کرده‌اید و صلاه را بر پا کرده‌اید (در مورد معنی کلمه «الصلوة» چنان که در تفسیر سوره‌های گذشته هم مطرح کردیم این واژه به معنی «رویکرد به خداوند» می‌باشد و دارای معنای بسیار عام و وسیع‌تری از ترجمه - نماز- در فارسی آن می‌باشد! نماز یک کلمه ترکی است و تنها معنی یک شکل از اشکال الصلوه در قرآن می‌باشد و برای فهم جایگاه الصلوه در قرآن باید به موارد زیر توجه شود؛

الف - الصلوه هر جا در قرآن به صورت تکلیف مطرح شده است که با عبارت قیام و یقیمون و... آمده است و به معنای «بر پا داشتن» و نه خواندن یا قراعت است.

ب - در قرآن آنان که «الصلوه» و «يُصَلُّونَ» و... می‌کنند فقط انسان نیستند بلکه همان طور که در سوره صافات آمده است؛ تمامی موجودات حتی پرندگان هم صلاه می‌کنند خداوند و ملائکه هم بر پیامبر اسلام صلوه می‌کنند. «إِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» (سوره احزاب- آیه ۵۶).

ج - ائمه در زیارت وارث در تبیین حرکت عاشورای حسین با طرح «اشهد انک قد اقمت الصلوه» حرکت امام حسین را ترجمه «یقیمون الصلوه» می‌کنند، بنابراین تنها تعریفی که می‌توانیم برای «الصلوه» در قرآن بکنیم همان رویکرد به طرف این دیدگاه است که؛ الله ثقل و گرانی گاه وجود و هستی است. به عبارت دیگر صلوات پیوند با توحید در انواع چهارگانه و الهی سه گانه آن دارد. البته نماز هم یکی از اشکال الصلوه می‌باشد که باید به آن اهمیت داد و همچون دیگر اشکال صلوات به آن عمل کرد؛ «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطَى وَ قُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ» (سوره بقره- آیه ۲۳۸).

۱. کلمه حنیفاً حال از دین است که از ماده حنفاً است که به معنای تمایل دو پا به سوی وسط می‌باشد که در این آیه منظور همان توحید است و «فطره الله التي فطر الناس علیها» کلمه فطرت بر وزن فعلت می‌باشد که به اصطلاح اهل ادب بنای نوع را می‌رساند و در اینجا به معنای «خلقت توحیدی» است و فطره الله که به نصب خوانده می‌شود چون در مقام واداری شونده است چنین معنا می‌دهد که؛ ملازم فطرت یا همان توحید باشد! بنابراین توحیدی که گفتیم واجب است برای او اقامه وجه کنیم همان توحیدی است که خلقت ما را به آن دعوت می‌کند و فطرت الهی به سوی هدایت می‌کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نمی‌باشد!

او نسبت می‌دهید- فساد تاریخی ظاهر شده در دریا و خشکی ریشه در شرک مشرکین نسبت به توحید وجودی و توحید اجتماعی دارد تا قانون وجودی خود را که محصول شرک است بر چهره توحید ببوشانند» (سوره روم- آیات ۴۱ و ۴۰).

قرآن در آیات آغازین سوره روم (از آیه ۲ تا آیه ۳۰) ابتدا به تبیین توحید پرداخت و بعد (از آیه ۳۲ تا آیه ۴۰) به تشریح شرایط مشرکین یا انکار کنندگان «توحید وجودی و توحید الهی» اشاره دارد و دوباره در ادامه آیات از مشرکین نام می‌برد و این بار به جای این که از زاویه عینک منفعت‌نگری به اعمال آن‌ها نگاه کند از زاویه کلان در «وجود و هستی» با آن‌ها برخورد می‌کند و مجدداً از داستان تکوین خلقت و تسلیم قوای طبیعت به انسان که طی میلیون‌ها سال طول کشید، تحت عنوان کسب «رزق و مرگ و قیامت» در پروسس کلی تکامل مطرح می‌کند و پس از طرح این پروسه از مشرکین سوال می‌کند؛ آیا شرکائی که شما برای خداوند انتخاب کرده‌اید امکان خلق و مهندسی در سفره دیالکتیک عام وجود را دارند؟ قرآن در ادامه آن مطالب ریشه تمامی فسادهای بشریت را در کادر تضاد «شرک با توحید وجودی و توحید الهی» تبیین می‌کند و معتقد است از آغاز که تاریخ بشر طبقاتی شد و در جامعه بشری پدیده استثمار شکل گرفت و آن را دچار انحراف کرد و تا به امروز جامعه طبقاتی و نظام استثمارگرانه زمین و دریا را به فساد کشانیده است که ریشه تمامی این فسادها از نظر قرآن به خاطر شرک ثانویه‌ای است که به دست انسان ساخته شد تا به جنگ توحید اجتماعی و توحید تاریخی و توحید انسانی برود و تا زمانی که پرده شرک ثانویه از صورت توحید کنار نرود، امکان از بین رفتن فساد در زمین وجود ندارد؛ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - مردم در آغاز تاریخ امت واحد بودند خداوند و به خاطر اختلافی که بعداً در امت واحده بوجود آمد، انبیائی برای بشارت و انذار از میان آن‌ها برگزید که ما با این انبیاء کتاب فرستادیم تا طبق آن در میان آن مردم اختلاف زده حکم کنند، اما پس از مدتی و به توسط روحانیون وابسته به کتاب انبیاء اختلاف کردند، که اختلافی بر اختلاف اول افزوده شد، اختلاف دوم پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن کتاب بودند و انگیزه ایشان در اختلاف حسادت و طغیان بود که در این هنگام خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورد اختلاف به سوی حق رهنمون کرد و خدا هر که را که بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند» (سوره بقره- آیه ۲۱۳)؛ و قرآن در آیه زیر می‌گوید که؛ «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا... - مردم در آغاز تاریخ جز یک امت واحده نبودند، این بعداً بود که در میان آن‌ها اختلاف پدید آمد» (سوره یونس- آیه ۱۹). ♦

ادامه دارد

«مَنْ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا كُلُّ جَرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ - وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِحُوا مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يَشْرِكُونَ - لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ - أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَبَّرُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ - وَإِذَا آذَيْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتَضُونَ - أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ - فَآتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لِيُرِيُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرِيُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ - اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ - آنهایی که نسبت به توحید وجود و توحید الهی شرک ورزیدند و تفرقه در دین خود ایجاد کردند و در برابر توحید یا دین توحید صف آرائی کردند و در این صف آرائی بین خودشان دسته دسته شدند و هر دسته‌ای از اینها به دینی که خود انتخاب کرده بود اغنا و راضی بود- البته روی آوری و شرک اینها بستگی به منافع آن‌ها دارد نه به شناخت و آگاهی آن‌ها یعنی وقتی ضرری به این‌ها می‌رسد به خدا روی می‌آورند اما وقتی که رحمتی از خود به ایشان می‌رسانیم باز دسته‌ای از این‌ها شرک می‌ورزند- البته بزودی خواهید فهمید که این نعمتهائی که آنان نسبت به آن کفران ورزیدند شما از آن‌ها بهره خواهید برد- بلکه ما با این توحید در اشکال آن به این مشرکین در فرقه‌های مختلف آن برهانی اعلام کردیم که دلالت می‌کند بر شرک ایشان- لذا آنانی که منفعت خود را به جای آگاهی به عنوان معیار اعتقاد و ایمان قرار می‌دهند تا نعمتی به دستشان می‌آید خوشحال می‌شوند و همین که نعمتی را از دست می‌دهند مایوس می‌گردند- آنهایی که شرک می‌ورزند و با عینک منافع خود به هستی و توحید وجود نگاه می‌کنند مگر نمی‌بینند که منفعت و رزق هم در راستای توحید برای بندگان خدا حاصل می‌شود- اما کسانی که وجه الله یا توحید وجود را می‌طلبند اگر عینک گذشت و ایثار به «ذالقربی و مساکین» برچشم بگذارند در آن صورت از رستگارانند- بخشش و ایثار به جامعه و مردم در بستر زکات صورت بگیرد و نه با ربا» (سوره روم- آیات ۳۲ تا ۴۰).

## ق - رابطه توحید اولیه با شرک ثانویه از نظر قرآن؛

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ - ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ - ای مشرکین که در برابر توحید وجود صف آرائی کرده‌اید- خدا کسی است که شما را خلق کرد و به شما روزی رسانید و سپس شما را می‌راند و بعد شما را زنده کرد، آیا آن شریکائی که برای خداوند انتخاب کردید می‌توانند چنین کاری کنند؟ پس منزه است خداوند از شرکی که شما به